کنند و عصافیر تزاوج کنند و باد جنوب جهد و هر بیضه نهد و رقیب سعد بلع طرفه است سعد السعود
کوکبی است یکی روشنتر است و دوم فروتر از آن و عرب او را مبارک شمرند و از برای آن نام او سعد السعود نهاده اند
و طلوع او در یازدهم شباط بود و سقوط او چهاردهم آب و عرب گویند اذا طلع سعد السعود کره فی الشمس القعود
و نوء آن محمود است و در نوء آن گیاه ها پدید آید و مرغان آواز کنند و هیجان ستانیر بود و درختان برگ بیرون آرند
و خطاف پیدا آید و کمان رنگین و ریاحین پدید آید و رقیب سعد السعود جبهه است سعد الاخبیه چهار کوکب متقارب است
یکی از آن میانه چهار پای [illegible] بر طول و دو بر عرض سعد یکی از این کوکبها است و گویند سعد آن است که روشن ترین و بزرگتر است
و آن سه کوکب دیگر اخبیه اند و از برای آن او را سعد الاخبیه [illegible] هوام و حشرات که در زمین پنهان
باشند ظاهر شوند و طلوع او بیست و پنجم شباط بود و سقوط او [illegible] چهارم آب و عرب گویند اذا طلع سعد الاخبیه خرجت
من الناس الاخبیه و نوء او محمود [illegible] و در نوء آن مطر بسیار شود و کرمها قطع کنند و رقیب سعد الاخبیه زبره بود
الفرغ الاول از فرغ دلو مقدم گویند آن چهار کوکب است [illegible] فرغ [illegible] و دو کوکب اول الفرغ دلو مقدم خوانند و دو کوکب آخر فرغ
دلو مؤخر و در نور فرغ اول [illegible] سیوم [illegible] و طلوع [illegible] نهم آذر بود و سقوط او نهم ایلول و عرب
گویند اذا طلع الدلو [illegible] و نوء او [illegible] بسیار [illegible] شمس [illegible] و عرب
و اگر در این وقت سرمایی باشد [illegible] و رقیب فرغ اول [illegible] الفرغ الثانی هر فرغ اول
گفته [illegible] و طلوع او بیست و دوم آذر بود و سقوط او بیست و دوم ایلول و نوء او غزیر و محمود است و باران بسیار [illegible] و طلوع
فرعین و غروب ایشان در اقبال برد و ادبار آن بود و رقیب فرغ ثانی [illegible] بود بحار و بهائم
[illegible] در این وقت [illegible] و در نوء آن آخر امطار شتا بود و آنگه گیاه بسیار شود و [illegible] برسد
در روز و شب یکی شود و رقیب فرغ دوم عوا بود بطن الحوت کواکب بسیار است بر شکل ماهی حلقه شده

ذنب او بناحیهٔ یمین بود و سر او بمیزان نام و آنرا ارش نیز گویند و آن دو صورت است مقدم او بجانب نهر

و موخر بمشرق در صف اول کوکبی است روشن تر از همه در اول صف و در صف دیگر کوکبی است روشن در میان صف و

طلوع او بچهارم نیسان بود و سقوط او بنجم تشرین الاول و بعد سقوط آن آبها بزمین فرو شود و بعد از آن دگر باره امور

با سر گردد چنانکه در سال گذشته بود و عرب گویند اذا طلعت السماکة مکثت الحرکة و رقیب الشن الحوت سماک بود

و ابواسحق زجاج گوید سال را بچهار قسم کنند هر قسمی از و فصلی باشد و هر فصلی هفت نو باشد و هر نوئی

سیزده بود بیک روز بدان افزودند تمام سال و آن سیصد و شصت و پنج بود اوقات در بمقدار جمله فلک را

قطع کند والله اعلم
فلک نیز چون دیگر فلکها که یاد کرده ملک آن امر موهوم

است و بعضی از این یاد کرده هر کوکبی را فلکی است مخصوص تر آن فلک را در قطعه بود و کواکب در فلک مرکوز اند

و بعضی فلک یکبار دور کند از آن کوکب هر در فلک مرکوز است دایره موهوم حاصل شود و حرکات کواکب از مشرق

بمغرب حرکات قسری است و حرکتی که مخصوص است بدان کواکب از مغرب بمشرق بود و فلک آفتاب چون یکبار

دور کند از مغرب بمشرق دایره عظیم متوهم شود که مرکز آن مرکز عالم بود دایره را فلک البروج گویند انگه دایره

فرض کنیم از دایره عظیمه که مرکز آن مرکز عالم بود و قطب آن شمال و جنوب بود از دایره معدل النهار گویند چون

فرض کنیم که دایره فلک البروج بعینه دایره معدل النهار را قطع کند بدو نیم بر دو نقطه متقابل یکی از آن نقطها را اعتدال

ربیعی خوانند و آن دیگر را اعتدال خریفی پس دایره دیگر فرض کنیم که قطب معدل النهار و فلک البروج بگذرد و

دایره فلک البروج را قطع کند بر دو نقطه متقابل یکی در شمال و یکی در جنوب شمالی را انقلاب صیفی خوانند

و جنوبی را نقطه انقلاب شتوی پس این دو دایره فلک البروج را بچهار قسم کنند مثلث و ربع اول از میان

نقطه اعتدال ربیعی و انقلاب صیفی است آن را ربیع خوانند زیرا که آفتاب مادام که بحرکت او میشد این فصل

و در نو برا دوران خویش نشود و باران بسیار آید و او را ان حساب شعرانه

و گفته اند که نوی طلوع منزلی باشد از مشرق و غروب رقیب آن منزل

قطبی

بار

باشد زمان ربیع بود اما ربع دوم در میان نقطه انقلاب صیفی و نقطه اعتدال خریفی است زمان صیف خوانند
زیرا که آفتاب مادام که در این ربع باشد در فلک خود مسامت این قوس باشد زمان صیف باشد و اما ربع سوم در میان نقطه اعتدال خریفی
و نقطه انقلاب شتوی است زمان خریف خوانند زیرا که آفتاب مادام که در فلک خود مسامت این قوس باشد زمان
خریف باشد اما ربع چهارم در میان نقطه انقلاب شتوی و نقطه اعتدال ربیعی است زمان شتا خوانند زیرا که
آفتاب مادام در فلک خود مسامت این قوس باشد زمان شتا بود پس چون دایره عظیم فرض کنیم که از قطب فلک البروج
خروج کنند و ربع صیفی و ربع شتوی را هر یک سه قسم کنند متساوی و دو دایره عظیم دیگر فرض کنیم که از قطب فلک البروج
بیرون آید ربع ربیعی و ربع خریفی را که در مقابل او است هر یک را سه قسم کند این دایره ها که از قطب فلک البروج
بیرون آید شش بود و چون توهم کنیم این شش دایره را از قطب فلک [illegible] بیرون آید و عالم را قطع کند بر دو
متقابل هر یک از افلاک به دوازده قسم شود و هر قسمی را برجی خوانند انکه هر برجی را سی قسم کنند هر قسمی را
درجه خوانند پس فلک البروج سیصد و شصت درجه بود و این اعتبار معلوم فلک ثوابت را همین اعتبار کنند
به دوازده قسم کنند بدین ترتیب برج که در هر قسمی از ان کواکب بود با اشکال مختلف در قسم اول کواکب صورت
حمل بود و در دیگر صورت ثور و هر قسمی را به اشکال آن کواکب نام نهاده اند هر ده اینجا بود تا آخر اقسام و چون گویند
کوکب در فلان برج است یعنی آن است که اگر خطی مستقیم فرض کنیم که از مرکز زمین بگذرد و کواکب را قطع کند و از
کوکب بگذرد به فلک الثوابت رسد در آن قسم افتد و بطلمیوس گوید دایرة البروج اربعمائة و ستة و ثمانون الف الف و
مأتان و تسعة و خمسون الفا و سبعمائة و احدی و عشرون میلا و سبع میل وطول کل برج تسع و ثلثون
الف الف میل و ثلثمائة و ثمانیة و ثمانون الفا و ثلثمائة و عشر اثنان و نصف و سدس میل و عرض کل
برج الف الف میل و ثلث مائة و اثنان و عشرون الفا و سبعمائة و ثلثة و اربعون میلا و ثلث میل والله الموفق

للصواب النظر الثاني عشر في فلك الافلاك واورا از بهر آن فلک الافلاک گفتند که محیط بهمه افلاک است
واورا فلک اعظم نیز گویند زیرا که از همه فلکها بزرگتر است واورا فلک اطلس نیز خوانند زیرا که بروی هیچ کوکب نیست
وحرکت این فلک از مشرق باشد بسوی مغرب بخلاف حرکت افلاک بر دو نقطه متقابل یکی جنوبی و دیگر شمالی و دوار او در
مقدار بیست و چهار ساعت تمام شود و بحرکت او همه فلکها حرکت کنند و سرعت حرکت او بس بغایت است از جهت
آنکه ان اجزاء الصور کذر حتی صح في الهندسة ان الشمس تحرک بحرکتها القسریة وهی حرکة فلک الاعظم فی
مقدار ما يرفع الانسان قدمه الى ان يضعها ثلاثمائة فرسخ ويشهد لصحة هذا ما روي عن رسول صلعم انه
قال جبرئيل عم عن دخول وقت الصلوة فقال لا نعم فسأله رسول الله صلعم عن لا نعم فقال من وقت قلت الى
ان قلت نعم مرت الشمس خمسمائة فرسخا وبحرکت این فلک شب وروز پدید آید و چندین اوقات طلوع کند
و بدوران این فلک ... از زمین که محاذی او بود سطح آن زمین روشن شود و هوای آن معتدل شود و سکان
آن از حیوانات در حرکت آیند و چون از آنجا غایب شود ... هوای آن مظلم شود و اهل آن زمین ساکن بود
وحیوانات آن ساکن شوند و نبات آن ... م که حرکت این فلک باقی است حال حیوان و نبات بر این نسق
و انتظام بود و باری جل ذکره فرمود ومن رحمته جعل لكم الليل والنهار لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون
وحکما این فلک را محدد خوانند بنابر اعتقاد فاسد ایشان هر دوران آن نه خلا و نه ملا است واو فصل المتاخر
ابو عبد الله محمد الرازی قدس الله روحه بعد ازین هر این مذهب را باطل کرد ومن اراد ان یکتال حکمة
الباری تعالی بمکیال العقل فقد ضل ضلالا بعیدا و بعضی از حکمای اسلام خواستند که توفیق کنند میان
آیات واخبار و قول حکما گفت کرسی فلک هشتم است و بعد از ان و بجای آن بارگاه عرش فلک
نهم است واورا فلک اعظم و فلک الافلاک گویند والله اعلم بصحة ذلک ولا ریب بوجود العرش والکرسی

بود

بورود الآیات والاخبار عنهما ولما رواه ابو الدرداء رضی الله عنه عن رسول الله صلعم انه قال ما السموات السبع فی الکرسی الا کحلقة معلقة فی فلاة وفضل العرش علی الکرسی کفضل الفلاة علی تلک الحلقة واما عرش مخلوقی عظیم است از مخلوقات باریتعالی قبلهٔ اهل سموات است چنانکه کعبه قبلهٔ اهل زمین است واز جعفر صادق رضی الله عنه نقل کنند که گفت اما من مولود له مثال فی العرش فاذا اشتغل بالرکوع والسجود فعل مثاله مثل ذلک فعند ذلک یراه الملائکة یصلون علیه ویستغفرون له واذا اشتغل بمعصیة [illegible] رضی الله تعالی علی مثاله لیلا یطلع الملائکة علیها و هذا تاویل قوله علیه الصلوة والسلام یا من اظهر الجمیل وستر علی القبیح

[illegible] سکان السموات

ونعم الملائکة ملک جوهر بسیط است واورا حیات ونطق وعقل بود واختلاف میان ملک وجن وشیاطین اختلاف انواع است وبعضی گویند اختلاف میان ایشان باعراض است چون اختلاف میان کامل وناقص وملائکه جواهر اند مقدس از ظلمت شهوت وکدورت غضب لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون طعام ایشان تسبیح است وشراب ایشان تقدیس وانس ایشان بذکر باریتعالی وفرح ایشان [illegible] ایشان را بصور مختلف آفریده است واقدار ایشان متفاوت از برای اصلاح مصنوعات او وسکان سموات [illegible] صلعم فرمود اطت السماء وحق لها ان تئط ما فیها قدر شبر الا وعلیها ملک راکع او ساجد ویکی از حکما گوید اگر در فضای سموات وسعت افلاک خلق نباشد چگونه لایق بود بحکمت باریتعالی آنرا فارغ رها کردن با شرف جوهر آن وحکمت او تعالی وتقدس قعر دریای مظلم را خالی نگذاشته است از حیوانات وهوای رقیق را از اصناف طیور وصحرای خشک وجبال صلب را از حیوانات خالی نگذاشته واندرون خاک مظلم را از هوام وحشرات پس فضای سموات با شرف جوهر آن چگونه از سکان خالی باشد واما اصناف ملائکه را جز باریتعالی نداند کما قال تعالی وما یعلم جنود ربک الا هو الا آنکه صاحب شرع بعضی را ذکر کرده است وبحسب وقوع حوادث عمل بعضی راه نموده است تا غایتی که گفت

وما من ذرة من ذرات العالم الا وقد وکل بها ملک او الملائکة وما من قطرة الا وعلیها ملک او ملائکة ینزل بها معها
من السحاب ویضعها فی المکان الذی قدر الله تعالی له و چون اینحال ذرات و قطرات است فما ظنک بالافلاک والکواکب
والهواء والغیوم والریاح والامطار والجبال والبحار والانهار والعیون والمعادن والنبات والحیوان وصلاح عالم
و کمال موجودات بملائکه باشد و عقل را مجال نیست در معرفت ایشان الا بطریق انبیا صلوات الله علیهم ولنذکر بعض
من اخبرهم صاحب الشریعة صلوات الله علیه ومنهم حملة العرش هم اعز الملائکة ذاکرهم اعلی الله تعالی جمله ملائکه
بایشان توسل کنند و بامداد و شبانگاه بخدمت ایشان روند و سلام کنند و ایشان باری تعالی را تسبیح کنند و
از بهر اهل ایمان استغفار کنند و در خبر است که ایشان چهار فرشته اند یکی بر صورت آدمی و دیگر بر صورت ثور و
سوم بر صورت شیر و چهارم بر صورت نسر و پیغمبر صلعم چون بیت امیة بن ابی الصلت بشنید ازان شگفت
داشت و آن بیت اینست بیت رجل وثور تحت یمنی رجله والنسر للیسری ولیث بلیه فرمود که درین بیت
حاملان عرش را جمع کرده است اکنون چهارند و عظمی ایشان در وصف نیاید و چون قیامت بود چهار دیگر با ایشان
ضم شوند کما قال الله تعالی و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة و آن ملک که بر صورت بنی آدم است از بهر
بنی آدم دعا کند و آنکه بر صورت ثور است از بهر بهایم و آنکه بر صورت شیر است از بهر سباع و آنکه بر صورت
نسر است از بهر مرغان و منهم الملک الذی یقال له الروح و او ملکیست که در یک صف بایستد و جمله ملائکه در
صفی از بهر کرامت او نزد باری تعالی و عظم او را وصف نتوان کرد و او را روح از بهر آن گویند که هر نفسی از انفاس او
روح حیوانی شود و این ملک موکل است بحرکت افلاک و کواکب و بانچه زیر فلک قمر است از عناصر و مولدات
چون معادن و نبات و حیوانات و این ملک عظیم تر از افلاک و قوی تر و بی تغیر و عالیتر از جمله جسمانیات
است و او فلک را تسکین تواند کرد چنانکه تحریک میکند و منهم اسرافیل صلوات الله علیه هو مبلغ الاوامر و

نافخ الارواح

نافخ الارواح فی الاجساد وقال صلعم کیف انعم وصاحب القرن قد التقم القرن واصغی بالاذن حتی یوم
فینفخ مقاتل گوید که قرن صور است و اسرافیل علیه السلام دهن بران نهاده است و قرن بر هیأت بوق است
و دایره سر آن بیش از دایره آسمانها و زمین است و نظر سوی عرش دارد تا کی فرمان آید که نفخ کند و هرگاه که او نفخ
کند فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا ما شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون عایشه
رضی الله عنها گوید که از کعب الاحبار پرسیدم که از پیغمبر صلعم شنیدم که میگفت یا رب جبریل و میکائیل و اسرافیل
جبریل و میکائیل را از قرآن دانستم مرا خبر ده از اسرافیل که او کیست کعب گفت او ملکی است عظیم و او را چهار پر است
یکی مشرق را بپوشد و دیگر مغرب و الثالث یسربل به من السماء الی الارض و چهارم بر روی گیرد از عظمت
باریتعالی و سر او آنجا است که قوایم عرش است و پایهای او در زیر هفتم زمین و میان هر دو چشم او لوحی است از
جواهر چون باریتعالی احداث حکمی خواهد قلم را فرماید تا بران لوح بنویسد پس آن لوح را در میان دو چشم اسرافیل
برارند و اسرافیل به میکائیل انها کند و اعوان اسرافیل در همه عالم موجود اند حتی علی الارکان و المولدات ینفخون
ارواحها فیصیر معدنا و نباتا و حیوانا و بهی القوی التی بها صلة بها و حیوتها و بهم جبریل علیه الصلوة و السلام
امین وحی و خازن قدس است و او را روح الامین گویند و روح القدس و الناموس الاکبر و طاوس الملائکة
جاء فی الخبر ان الله تعالی اذا تکلم بالوحی سمع اهل السماء صلصلة کجر السلسلة علی الصخار فیصعقون
و الا براون کذلک حتی یاتیهم جبرئیل علیه السلام فاذا جاءهم فزع عن قلوبهم فیقولون ماذا قال
ربکم فیقول الحق فینادون الحق و در خبر است که رسول صلعم جبرئیل را علیه السلام گفت من میخواهم که ترا
در صورت تو ببینم گفت طاقت نیاری که مرا در ان صورت ببینی پیغمبر صلعم گفت بلی پس او را وعده
داد ببقیع در شبی قمرا جبرئیل علیه السلام بیامد بصورت خود چنانکه جمله افاق را گرفته بود پیغمبر صلعم از

هیبت آن صورت بیخود شد چون با خود آمد جبرئیل در صورت مألوف بود گفت گمان نبردم که کسی از خلق باری تعالی
برین صورت باشد جبرئیل گفت چگونه باشی که اسرافیل را ببینی و عرش بر کاهل او و دو پایهای او تخوم ارض را قطع کرده و از
عظمت باری تعالی چون گنجشک میگردد حتی بصیر کالوصع و الوصع عصفور کوچک باشد کعب الاحبار گوید جبرئیل علیه السلام را شش صد جناح
و در هر یکی از آن صد جناح و عهد او جناح دیگر داللؤلؤ که آنرا هرگز نشر نکند الا وقت هلاک اهل القری و چون این آیت
بر پیغمبر صلعم فرود آمد انه لقول رسول کریم ذی قوة پرسید از جبرئیل علیه السلام از قوت او گفت شهرهای قوم لوط را
بجناح بر داشتم تا آنجا که بانگ خروسان و سگان ایشان اهل آسمان بشنیدند آنگه آنرا مقلوب کردم و اعوان جبرئیل
در عالم موکلند بر جمله کائنات با حداث قوی عضیبه از برای دفع شر و ایذا و فواید ایشان آنست که حیوانات را از ایلام دلالت
و دفع شر از خود کنند و منهم میکائیل صلوة الله علیه و او موکل بر ارزاق العباد است و بر حکمت و معرفت نفوس چنانکه
حیات ابدان بغذا است حیوة نفس بحکمت و معرفت بود کعب الاحبار گوید در آسمان هفتم بحریست او را بحر سجور خوانند
و در آن بحر چندان ملایکه اند که عدد ایشان الا خدای تعالی نداند و میکائیل علیه السلام رئیس ایشان است و قایم
بر آن بحر و نصف میکائیل و عدد انجم الا خدای تعالی نداند و کعب الاحبار گوید اگر میکائیل دهن باز کند آسمانها
در دهن او چون خردله باشند در بحری و اگر تجلی کند اهل سموات و ارضین از نور او محترق شوند و اعوان او در جمله عالم موکل
باشند بر افعال احداث قوت نهوض باشند در ارکان و مولدات و در رسیدن چیزها بغایات و بلوغ کمال
در کائنات از آن جمله ارزاق عباد است که بایشان میرسد و منهم عزرائیل علیه السلام و او مسکن حرکات است
و مفرق ارواح از اجساد کعب الاحبار گوید عزرائیل را سر از آسمانها گذشته است و قدم او در تخوم زمین گذشته
و در روی او مقابل لوح محفوظ است و او را در عالم اعوان باشند بعدد هر که بمیرد از خلق و خوی جمله پیش وی اند
قبض روح هیچکس نکند تا آنکه روزی خود تمام بخورد و اشعث بن اسلم گوید ابراهیم علیه السلام ملک الموت

را پرسید که اگر یکی بمشرق باشد و یکی دیگر بمغرب و بارضی و باشد و بارضی دیگر قال قبض الی نفسها چگونه گفت
ارواح را بخوانم باذن الله تعالی جمله در میان این دو انگشت من باشند وهب بن منبه گوید که سلیمان علیه السلام خواست
که ملک الموت را ببیند تا او را بدو نیک بدید ناگاه ملک الموت حاضر آمد چنانکه گویی از زیر سریر سر برآورد سلیمان
گفت چه کسی گفت ملک الموت سلیمان بترسید ملک الموت گفت ای نبی الله تو سلیمان خواستی که مرا ببینی
این ساعت مرا فرمان شد الهی و او را بر دین می‌آورده خدای تعالی صفت او را در سینه او نهاد پس درست در سینه او
نهاد سلیمان با خود آمد و گفت یا ملک الموت انی اراک عظیم الخلق ملائکه جمله چنین باشند یا این صورت از خواص است
ملک الموت گفت والذی بعثک بالحق نبیا که این زمان باری بر و انس ملکی است که سر او از آسمانها گذشته است
به سیره جسته و پای او از ثری و او دهن باز کرده است و دستها بسته اگر خدای تعالی دستوری دهد که دهن بگشاید انعام
آسمانها و زمین و آنچه در میان آنست در دهن او باشد سلیمان گفت بعد وصفه گفت بزیارت آمده یا بقبض روح
گفت بزیارت میان سلیمان و ملک الموت دوستی بود و لیکن هر جمعه بزیارت وی آمدی یکباری او را گفت
چه حالست در میان مردم نوبت نگاه میداری ملک الموت گفت پس المسئول اعلم من السائل نبیه نعمان
رقعها میدهند در آنجا نام کسانی باشد هر روز که ایشان مقبوض خواهند شد اما اهل توحید ارواح ایشان بدست راست
قبض کنم و در حریری بهشت سفید مشک آلوده ابرار العلیین رسانم و اما اهل شرک ارواح ایشان را بدست چپ
قبض کنم و در پرپاره از قطران جحیم و آن ابر السجین رسانم و امرهم الی عالم الغیب والشهاده فینبئهم بما کانوا یعملون
داعشی روایت کنند از خیثمه که ملک الموت نزد سلیمان حاضر بود مردی آنجا نشسته بود و در وی نگاه میکرد
چون بیرون شد آن مرد گفت یا نبی الله این چه کسی بود سلیمان ع گفت ملک الموت بود گفت یا نبی الله در
من بسیار نگاه میکرد میترسم که طالب من بود باد را بفرمای تا مرا با قصای بلاد هند برد پس سلیمان علیه السلام

باد را بفرمود تا او را باقصای بلاد هند برد چون ملک الموت بار دیگر بزیارت سلیمان آمد گفت مردی را که در مجلس ما
آن روز حاضر بود در وی نگاه میکردی آن چه سبب بود ملک الموت گفت مرا فرموده بودند که روح او را قبض کنم ببلاد هند در ساعتی
تعجب کردم از آن عجب داشتم که اینجا بود چون بانجا رفتم او را آنجا دیدم و روح او را قبض کردم و وهب بن منبه گوید که
ملک الموت قبض روح جباری کرد از جباران چون باسمان رفت ملائکه او را گفتند هیچ کسی را رحمت آمد ترا از آنکه
قبضت ارواحهم گفت زنی در دریا بر تخته ای بچه زاد و روح آن زن را قبض کردم بر غربت آن بچه رحمت بردم
و بر ضعف بچه او ملائکه گفتند این جبار آن بچه ضعیف بود منهم ملائکة السموات کعب الاحبار گوید ملائکه سموات
پیوسته در تسبیح و تهلیل و قیام و قعود و رکوع و سجود باشند تا قیام قیامت کما قال الله تعالی یسبحون اللیل والنهار لا
یفترون و چون قیامت باشد گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و ابن عباس رضی الله عنهما گوید که ملائکه آسمان
دنیا بصورت بقر اند و رئیس ایشان را نام اسمعیل و ملائکه آسمان دوم بر صورت عقابند و رئیس ایشان را نام
میخائیل و ملائکه آسمان سوم بر صورت کرکس اند و رئیس ایشان را نام صاعدیائیل و ملائکه آسمان چهارم بر صورت اسب اند
و مهتر ایشان را نام صلصائیل و ملائکه آسمان پنجم بر صورت حور عین اند و مهتر ایشان را نام کلکائیل و ملائکه
آسمان ششم بر صورت ولدان اند و مهتر ایشان را نام سمخائیل و ملائکه آسمان هفتم بر صورت بنی آدم اند
و رئیس ایشان را نام روبائیل و وهب بن منبه گوید که فوق السموات حجابهاست و آنجا فرشتگانند و بعضی
را نشناسند از بسیاری که باری تعالی را تسبیح کنند با آوازها چون رعد خاطف و منهم الحفظة الحفیظ و ایشان موکلند چو ریح عاصف
بر بنی آدم بر هر شخصی دو فرشته یکی بر یمین و دیگری بر یسار و بعضی گویند هر چهار اند دو بروز باشند و دو بشب
و کافران را نیز حفظه باشند زیرا که باری تعالی ذکر حفظه در شان کافران فرموده آنجا که فرمود کلا بل تکذبون
بالدین و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون و در خبر چنین آمده است هر چه بنده گناه کند صاحب

شمال قلم از وی برداشته ودر شش ساعت اگر توبه کند یا استغفار آن گناه را ننویسند والا بنویسند و در روایتی
دیگر چون بنویسند اگر خیری کند صاحب یمین صاحب شمال را ده بدی امیر باشی بگوید آن گناه را بینداز تا من
در مقابل او یک حسنه بیندازم ونویسیم و انس بن مالک رضی الله عنه گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
باری تعالی دو فرشته را بهر بنده موکل کرده است که اعمال او می نویسند چون بنده متوفی شود یا رب ما قبضت عبدک
فلان فلان این بنده بهشت باری تعالی گوید از ملائکه آسمان پر است وزمین از خلق پس بگور آن بنده بروید
و برا تسبیح و تکبیر و تهلیل بگوید و ثواب آن در حسنات آن بنده می نویسید تا روز قیامت وهاروت وماروت
وهما ملکان معذبان ببابل ابن عمر رضی الله عنهما روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم که ملائکه چون عصیان بنی آدم
دیدند گفتند ما اقل معرفة هولاء بعظمة الله حق جل وعلا فرمود اگر شما در آن حالت باشید که ایشان اند
معصیت بکنند گفتند کیف هذا و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک باری تعالی گفت دو ملک را اختیار کنید هاروت
و ماروت را اختیار کردند حق تعالی ایشان را بزمین فرستاد و شهوت بنی آدم در ایشان آفرید معصیت از ایشان
صادر شد ایشان را مخیر کرد میان عذاب دنیا و عذاب آخرت ایشان عذاب دنیا اختیار کردند و در روایت
ابن عباس رضی الله عنهما هر دو معلق منکوس آویخته اند در چاهی در زمین بابل تا روز قیامت و در روایتی دیگر
آنست که باری تعالی ایشان را گفت انی ارسل رسولا الی الناس ولیس بینی و بینکما رسول و ایشان را بزمین
فرستاد و گفت احتراز کنید از شرک و قتل و سرقه و زنا [illegible] زمان عبارت
از حرکت فلک است بر رای ارسطاطالیس و اصحاب وی و برای غیر او عبارت از مرور ایام و لیالی است و زمانی
منقسم است بقرون و قرون بسنین و سنین بشهور و شهور بایام و ایام بلیالی و لیالی بساعات و ساعات
بآنات و مرآنات را پس الی غیر النهایة است و قسمت آن جز باری تعالی نداند و آن قابل میشود شیئا بعد شیء و هر ساعتی

روح

[illegible]

ازان استعداد آن دانا که بدان سعادت ابدی حاصل کنند و بیشتر ازین مردم را کی اهمال نفس را ضایع میکنند
چنانکه سنائی میگوید نظم مثلت هست در سرای غرور ۰ همچو آن یخ فروش نیشابور ۰ در تموز آن یخک نهاده
به پیش ۰ کس خریدار نه و او درویش ۰ این همیگفت و زاری نالید ۰ کز سرمایه ام نماند و کس نخرید ۰ و زمان عمر
انسان است و مثل آن چون مسافت است که هر روز آنرا قطع میکند بی هیچ فتوری هر سالی از و منزلی و هر ماهی بریدی
و هر هفته فرسنگی و هر روزی میلی و هر نفسی گامی تا چند بود هر مسافت منقطع شود اگر چه بعید بود و الحکما کانوا
یعتقدون ان موجب الحوادث اوضاع الافلاک و از برای آن مرجع همه نسبت از زمانه و از فلک شکایت کنند قال
قایلهم شعر و منی بنات الدهر من حیث لا اری ۰ و کیف بمن یرمی و لیس برامی ۰ فلو انها نبل اذا
لاتقیتها ۰ و لکنی ارمی بغیر سهام ۰ چون شرایع واضح شد بیان کرد که نه چنان است حوادث بقضاء الله
و قدر به حادث شود فقال علیه السلام لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله و در همین شاعر گوید رباعی نیک و بد
در قضا و قدر است ۰ شادی و غم هر دو در نهاد بشر است ۰ با چرخ مکن حواله کاندر ره دین ۰ چرخ از تو هزار
بار بیچاره تر است [illegible] یوم در شریعت عبارت از طلوع فجر است تا غروب
آفتاب و لیل عبارت از زمانی است در میان غروب آفتاب باشد و طلوع فجر و مجموع لیل بیست و چهار ساعت است
مقدار دور فلک اعظم نه زیاده شود و نه ناقص اما روز و شب زاید و ناقص شود آنچه از روز بکاهد در شب افزاید
و آنچه از شب بکاهد در روز افزاید کما قال تعالی یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و درازترین روزی در سال
هفدهم حزیران باشد چون آفتاب آخر جوزا رسد روز پانزده ساعت باشد و شب نه ساعت و آن غایت کوتاهی
شب باشد انگه روز در نقصان گیرد و شب در زیادت تا نوزدهم ایلول چون آفتاب آخر سنبله رسد این زمان
شب و روز متساوی شوند هر یک از ایشان دوازده ساعت باشد و آنرا اعتدال خریفی گویند انگه شب در زیادت گیرد

لا تسبوا

و روز در

وروز در نقصان تا هفدهم کانون الاول انگه شب پانزده ساعت باشد و آن غایت طول لیل است وروز
نه ساعت پس شب در نقصان گیرد و روز در زیادت تا آنکه نهم آذر چون آفتاب باخر حوت رسد این زمان
روز و شب متساوی شوند و هر یکی دوازده ساعت باشد و این را اعتدال ربیعی گویند و همچنانکه گفته شد دگر بار زیادت
و نقصان متجدد میشود حتی یبلغ الکتاب اجله والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم و از جمله لطفهای
باریتعالی خلق لیل و نهار است زیرا که انسان را لابد است از حرکات و اعمال و آن موجب تعب است و تعب
موجب زوال قوت باریتعالی وقتی معین کرد از بهر حرکت و آن روز است و وقتی دیگر از بهر سکون و آن شب است
تا روز وقت حرکت جمله متحرک باشند و در وقت سکون جمله ساکن باشند و الا هر آن که هر یکی دیگر را
طلب کردی خفته یافتی و الی هذا اشار رب جل و علا و من رحمته جعل لکم اللیل و النهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا
من فضله و لعلکم تشکرون **فصل فی فضایل الایام خواص یوم الجمعه** روز آدینه عید ملت حنیفی است و سید الایام است
روی ابو هریره رضی الله عنه عن رسول صلعم انه قال خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعه فیه خلق آدم و فیه اسکن
الجنة و فیه اهبط و فیه تاب الله علیه و فیه تقوم الساعه و در اثر چنان آمده است که ملایکه روز آدینه
منبر مومن را باز جویند اگر از نماز آدینه مختلف شود گویند ما فعل فلان و ما الذی اخره عن وقته اللهم ان کان
آخره لهوا فاقبل بقلبه الی طاعتک و عن رسول الله صلعم ان فی الجمعه ساعة لا یوافقها عبد مسلم یسال الله
فیها خیرا الا اعطاه ایاه و عن بعض السلف ان لله تعالی فضلا سوی ارزاق العباد لا یعطی من ذلک
الفضل الا من ساله عشیه یوم الخمیس و یوم الجمعه و ابن مسعود رضی الله عنه گوید که هر که روز آدینه ناخن را قلم
کند رنج از وی بیرون رود و شفا در رود و اصمعی گوید پیش امیر المومنین هارون الرشید رفتم روز آدینه دیدم
ناخن را قلم میکرد و گفت بلغنی ان تقلیم الاظفار یوم الجمعه سنة و انه ینفی الفقر گفتم یا امیر المومنین

و خواصها

وانت تخشی من الفقر فقال و هل احد اخشی من الفقر منی یوم السبت عید الیهود گفتند کی چون باری جل و علا
موسی را صلوات الله علیه گفت که بنی اسرائیل را بگو تا در هفته یک روز بعبادت مشغول باشند و اشتغال دنیوی ترک کنند یهود
روز شنبه اختیار کردند و گفتند درین روز باری تعالی از خلق اشیا فارغ شد و گویند درین روز هر امری که حادث شود
مستمر بود تا شنبه دیگر و از بهر این معنی یهود درین روز از اخذ و اعطا امتناع کنند اما اهل اسلام بخلاف یهود در روز شنبه
تبرک نمایند لقوله صلعم بورک لامتی فی بکورها سبتها و خمیسها و اصحاب فلاحت گویند اگر صرام النخل روز شنبه کنند سال
آینده هیچ حمل نیارد و اگر درین روز صید کنند بسیار افتد یوم الاحد عید النصاری اصحاب سیر گویند که روز
یکشنبه اول ایام دنیاست و درین روز باری جل و علا بخلق اشیا ابتدا کرد و خلق سموات و ارض در شش روز تمام کرد
اول آن یکشنبه و آخر آن آدینه و یکشنبه روز صالح است از برای ابتدا امور هر امر که روز یکشنبه ابتدا کنند تمام شود
الا ان شاء الله و عیسی علیه السلام قوم خود را فرمود که روز آدینه عید کنید نصاری گفتند نخواهیم که عید یهود پس از عید ما
باشد روز یکشنبه اختیار کردند یوم الاثنین یوم مبارک است پیغمبر صلعم مواظبت نمودی بر صوم یوم الاثنین و یوم الخمیس
از سبب آن پرسیدند فقال صلعم هما یومان ترفع فیهما الاعمال فاحب ان یرفع عملی و انا صایم درین روز باری جل و علا
درهای سعادت بر اهل عالم بگشود بوجود سید البشر و احمد در مسند خود روایت کرده از ابن عباس رضی الله عنهما
که حضرت پیغمبر صلعم درین روز در وجود آمد و روز دوشنبه از مکه بمدینه هجرت کرد و روز دوشنبه در مدینه رفت و روز دوشنبه وفات یافت
و روز دوشنبه پیغمبر گشت و درین روز سفر کردن مبارک باشد یوم الثلثاء درین روز فصد مستحب باشد از
برای صلاح حال نفس حجامت شستن حمام و ساختن آلات و اسباب هر بدان حاجت افتد و گویند قابیل روز سه شنبه
هابیل را هلاک کرد و از امروز باز این روز را یوم الدم شمرند و فصد درین روز اختیار کنند حجامت درین روز
نیک باشد یوم الاربعاء یوم صالح لشرب الدواء روز نیک است و درین روز [illegible] و چهارشنبه آخر ماه

فی الحمی

یوم نحس مستمر خوانند مرید را وصیت بود گفت میخواهم که فردا با من بیایی از برای حاجتی مرید گفت هذا یوم الاربعاء گفت
درین روز یونس علیه السلام از ماهی بیرون آمد مرید گفت ابتدا لیس موضعه و حسن کسوته یعنی سکم ملی و برک بعقبین
گفت یوسف ع درین روز از چاه بیرون آمد گفت ما احسن فعل به اخوانه یعنی زندان دراز کشید و از ابا مفارقت کرد گفت
باری جل وعلا روز چهارشنبه با ابراهیم ع بود و کشاد ما امر و ما کان الامور الذی التی الیه حتی خلاصه داد گفت درین روز
نصر الله نبینا صلعم یوم الاحزاب گفت نعم و لکن الله اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر
یوم مبارکست بر القضاء الحوائج درین روز سفر کردن و طلب حاجات نیک باشد گفت بن مالک روایت کند از پیغمبر صلعم
نوشته روز پنجشنبه سفر کردی و درین روز حجامت مکروه داشتی حمدون بن اسمعیل گوید از معتصم شنیدم که روایت کرد
عن المامون عن الرشید عن المهدی عن المنصور عن ابیه عن جده عن ابن عباس عن النبی صلعم انه قال من احتجم یوم الخمیس
فحم مات فی ذلک المرض گفت بعد از مدتی روز پنجشنبه درین معتصم شدم دیدم حجامت میکرد ابجاد گفت
بالسلام یعنی ای حمدون مگر آن حدیث را که روایت کردم یاد آوردی گفتم نعم یا امیر المومنین گفت والله یاد کردم
حتی نفرط الحجام گفت شبانگاه آن روز معتصم سلامت آمد و در آن مرض وفات یافت و انس بن مالک روایت کند از
پیغمبر صلعم حین او را از ایام پرسیدند گفت روز شنبه روز مکر و خدیعه است و قریش درین روز در دار الندوه بلا الدید الشدید
روز یکشنبه روز عمارت و غرس است باری تعالی درین روز ابتدا کرد بخلق دنیا روز دوشنبه روز تجارت و سفر است للان
شعیبا فرفیه و اتجر دریح روز سه شنبه روز اراقت دم است و حوا را درین روز حیض آمد روز چهارشنبه روز
نحس است و باری تعالی روز قضا فرعون را درین روز غرق کرد و عاد و ثمود را هلاک کرد روز پنجشنبه روز قضای حوائج
است و ابراهیم صلوة الله علیه درین روز پیش ملک رفت و او را اکرام کرد و حاجت او روا کرد روز آدینه روز
نکاح است و باری تعالی درین روز حوا را با آدم داد و قال امیر المومنین علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه لنعم

اسن آمر

اليوم يوم السبت حقاً لصيد ان اردت بلا امتراء وفي الاحد البناء لان فيه يبدي الله في خلق
السماء وفي الاثنين ان سافرت فيه فاب بالنجح فيه وبالثراء وان يرد الحجامة في الثلاثاء
ففي ساعاته هرق الدماء وان شرب امرؤ يوما دواء فنعم اليوم يوم الاربعاء وفي يوم الخميس قضاء حاج
فان الله ياذن بالقضاء ويوم الجمعة التزويج فيه ولذات الرجال مع النساء وهذا العلم لم يعلمه الا
نبي او وصي الانبياء خاتمة في الايام التي فضله والليالي في السنة اما الايام روز اول از محرم زيراكه
روز اول سال است وتاسوعا وعاشورا كه در حق آن احاديث بسيار آمده است و روز الغدير ربيع الاول وآن
مولد پيغمبر است صلعم وروز اول رجب كه اول ماههاي حرام است ونيمه رجب لحديث ورد فيه و بيست وهفتم رجب
زيراكه شب معراج بوده است ونيمه شعبان بفضيلة ليله وبيست هفتم رمضان وبيست يكم وبيست سيوم وبيست نهم از
براي فضيلت شبهاي آن وروز عيد فطر لحصول العتق فيه من النار وايام المعلومات لانها احب الايام الى الله تعالى
وروز عرفه لاحاديث ورد فيه وروز عيد الضحى لان الناس فيه اضياف الله تعالى وروز دوشنبه وپنجشنبه وآدينه
در هر ماهي وآن يادكرده شد اما الليالي شب اول از محرم وشب عاشورا وشب اول از رجب وشب نيمه او وشب بيست وهفتم
رجب شب معراج است وشب نيمه شعبان زيراكه شب برات است وپنج شب از ده عشر اخير رمضان از براي
ليلة القدر وشب بيست هفتم زيراكه صبحه آن يوم الفرقان يوم التقى الجمعان است وشب عيد فطر وعيد نحر لحديث
ورد فيهما واين اوقات كه ذكر كرديم اوقاتي فاضلت نبايد كه طالب خير از آن غافل باشد كه موسم بزرگي
فوت شود **القول في الشهور** هر صنفي را از اصناف مردم چون عرب وروم وفرس وقبط وترك وهند و
زنج وغير هم ماههاست از مواسم عجيب واعياد وجشن هر صنفي بر سبيل ايجاز ياد كنيم ان شاء الله تعالى
فصل في شهور العرب شهر نزد عرب عبارت از زماني بود كه مابين الهلالين باشد كه كسي در بود و

مخالف آن ديگر ودر بعضي كتب شهور
عرب وروم وفرس اختصار كردم
بعض ١٢

بار

باشد که بیست و نه روز بود و سال الیسار سیصد و پنجاه و چهار روز بود زیرا که در بهمدت قالعه بار اجتماع آفتاب
و ماه اتفاق افتد و لهذا قال تعالی ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض
منها اربعة حرم رجب و ذی القعده و ذی الحجه و محرم و معنی حرام زیادت حرمت عند الله تعالی یعنی طاعات را در این
ماهها ثواب بسیار باشد و معاصی را همچنین عقوبت بیشتر بود و این ماهها در جاهلیت نیز محترم بودی عرب در این ماهها
از غزوه بگذشتندی و از غارات و خصومات دست بازداشتندی و وقت در این ماهها این بعضی تا اگر عرب قاتل پدر
خود را یا برادر بدیدی در این ماهها هیچ تعرض نرسانیدی و گفتند که بعضی ماهها المحرم شهر مبارک و از برای این
او را محرم گفتند که قتال در این ماه حرام است روز ا پیش ملوک عرب همچنان است هر روز نو روز پیش ملوک عجم
ملک نشستند از بهر تهنیت و ارکان و اعیان جمله بخدمت آمدندی روز گویند که درین روز یونس علیه السلام از شکم ماهی
بیرون آمد و بعضی گویند که چهاردهم ذی القعده ی روز عاشوراست این روز در همه ملتها معظم باشد توبه آدم علیه السلام
درین روز قبول کرد و کشتی نوح ع درین روز بر کوه جودی قرار گرفت و مولد ابراهیم و موسی علیهما الصلوة والسلام درین روز بود
و آتش درین روز بر ابراهیم ع گلستان کرد بصر یعقوب ع درین روز باز داد و یوسف را ع درین روز از چاه بیرون آوردند
و ملک با سلیمان رد کرد و درین روز عذاب از قوم یونس ع بازداشتند و بلا از ایوب کشف کرد و درین روز زکریا
علیه السلام طلب ولد کرد دعوت او مستجاب شد یحیی را و درین روز موسی ع با سحره اجتماع کرد و ایشان را غلبه کرد
قال موعدکم یوم الزینه و آن روز عاشوراست و چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمدینه رفت یهود مدینه روز عاشورا
روزه میداشتند از سبب آن پرسید گفتند درین روز باری جل و علا فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل را خلاص
داد روزی مبارکست آنرا معظم داریم پیغمبر صلعم فرمود ما احق تریم باحیای سنت موسی از اصحاب نو مود تا روز
عاشورا روزه داشتند تا آنکه قتل حسین درین روز واقع شد شیعیان این روز را روز عزا گرفتند و درین روز نوحه

نیکو مشغول شدند و بنی امیه این روز عید ساختند بنا ما قبل و اهل سنت گویند اکتحال درین روز مانع باشد

از درد چشم در آن سال و شیعه این قول را مجاز نمی کنند قدوم اصحاب فیل بود ارسل الله علیهم طیرا ابابیل

الصفر گویند از برای آن این ماه را صفر گویند که صفر خلو باشد و این ماه پس از ماههای حرام است که درین ماه

بقتال مشغول شدندی و خانهای ایشان از رجال خالی ماندی زیرا که بقتال رفتندی شیعه محرم را [illegible] قعود درین ماه

اولیتر است و از حرکت احتراز باید نمود و از پیغمبر صلعم روایت کنند که فرمود من بشرنی بخروج الصفر بشرته بالجنة

ا سر حسین رضی الله عنه در دمشق بردند و بنو امیه آن روز عید ساختند و گویند که چون سر حسین پیش یزید بردند یزید پیش او

بنهادند گفت بیت لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل بیت لیت اشیاخی ببدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل ان صح هذا القول منه فانه کفر عظیم نعوذ بالله اما ظاهر است که این قول اعدا

روز بقول گفته زیرا که از وی منقول است که چون سر حسین پیش او بنهادند گفت قبح الله ابن زیاد ما رضی منه بدون

هذا ک درین روز سر حسین با نیزه بیاوردند و شیعه این روز را رد الکریمه خوانند هم درین روز [illegible]

ترک کرد و عادات الوداع پس از آنکه بیست و هفت روز [illegible] درین روز پیغمبر صلعم با ابو بکر صدیق

رضی الله عنه در غار رفت ربیع الاول انما سمی ربیع لارتباع الناس فیه و هو المقام فیهما و اول ماه

مبارک است بار رحل و عنا درین ماه در خیرات و سعادات از عالمیان بکوشد و وجود سید البشر صلعم درین روز پیغمبر

در مدینه رفت وقت هجرت مولد رسول صلعم درین روز درین روز مختار ثقفی از قاتلان حسین رضی الله عنه

انتقام کشید و حکایات آن مشهور است که درین روز صلح اتفاق افتاد میان امیر المؤمنین حسن و معاویه و با او

بیعت کرد ربیع الآخر درین روز حجاج لعنه الله کعبه را بسوخت در حصار عبد الله بن الزبیر و بعضی از کعبه

بسوخت درین روز تقریر صلوة بود جمادی الاولی از برای آن نام این ماه جمادی نهادند که در آن

زمانی

زمان که نام ماهها از لغت جاهلیت بدین اسامی نقل کردند این دو ماه در شدت افتاد وقتی که آبها فسرده بود این دو ماه را
جمادی نام نهادند ه درین روز حرب جمل بود امیر المومنین علی علیه السلام آمد شیعه این روز را مبارک شمارند و
اهل بصره برخلاف ح درین روز مولد ... رضی الله عنه بود جمادی الاخر چنین گویند که حوادث عجیب درین ماه
بسیار افتاد تا غایتی که گفتند العجب کل العجب بین جمادی و رجب ا نزل الملک علی رسول الله صلعم ج وفات
عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود یو درین روز عبدالله بن الزبیر کعبه را بدست خود بنا کرد بر قاعده بنای حضرتی که از
عایشه رضی الله عنها شنید که رسول صلعم فرموده اگر نه آنست که قوم قریب العهد اند باسلام من کعبه را بر آن بنا
نهادمی که در زمان ابراهیم بود ابن زبیر بر آن بنا نهاد حجاج آن عمارت را باطل کرد و این عمارت که اکنون
هست بنای حجاج گشت ک مولد فاطمه بنت رسول صلعم بود رجب شهر مبارک یسمی رجب لان العرب
ترجبه ای تعظیمه و او را اصم گویند زیرا که گناه درین شهر بر طریق مسامحه باشد چنانکه گویند رجب اذن الکریم عن
الفحش صماء و او را اصب نیز گویند زیرا که باری تعالی و علا درین ماه رحمت و مغفرت بر عباد ریزد و عرب
درین ماه سنانها از نیزهها دور کردندی و مستغیث درین ماه مستجاب الاستغاثت بودی و احادیث بسیار در حق
ماه رجب آمده جمله دلالت کند بر دعوات درین ماه مستجاب بود و عبادات درین ماه ثواب بسیار دارد و
در زمان جاهلیت مظلوم صبر کردی تا ماه رجب در آمدی انگه بر ظالم دعا کردی مستجاب شدی ابن عباس رضی الله عنهما
گوید که پیش امیر المومنین عمر رضی الله عنه نشسته بودم مردی بر گذشت اعمی و اعرج و او را بدید عمر
گفت ما رایت منظرا اسوء من هذا یکی از حاضران گفت یا امیر المومنین این را نمی شناسی گفت نه گفت این
ابن صبغاء السلمی است که عیاض سلمی او را نفرین کرده عمر گفت عیاض را بیارید چون بیامد گفت مرا خبر ده
از حال بنی صبغا عیاض گفت یا امیر المومنین این حدیث در جاهلیت بود اسلام امور جاهلیت را نسخ کرد

عمر گفت یا ابا الیقظان بحدیث جاهلیت یا امیر المومنین بنو الضبعا ده برادر بودند و مرا پسر عمی بود از برادران
و کس نمانده از ایشان اگر چه قوی تر بودند و بر عشیرت ظلم میکردند و مال عشیرت بظلم می ستدند ایشان را بخدا و بقوم
و بخویشی و بجوار هیچ فایده نمیداد صبر کردیم تا ماه رجب در آمد انگه دست بر داشتم و دعا کردم و گفتم شعر
اللهم ادعوک دعاء جاهدا اقتل بنی ضبعاء الا واحدا ثم اضرب الرجل فذره قاعدا اعمی اذا
ما قید یعنی القایدا نه از ایشان هر یک سال یکی بمردند و یکی بماند که در شد و هر من خدایکه می بینی
قاید او را بدشواری میکشند عمر گفت سبحان الله ان هذا الامر عجیب ا درین روز نوح علیه السلام در کشتی
نشست و درین روز حرب صفین بود میان علی و معاویه و سه ماه در بکشیدند کز شب اول شب معراج بود و درین
روز پیغمبر صلعم بحجة بیضا بر دین بود با اهل مکه گفت کز درین روز ملک فرود آمد و پیغمبر صلعم را باظهار دعوت فرمود
شعبان از بهر آن گفتند او را شعبان که قبایل عرب درین ماه متشعب شدند و شعبان را ماه پیغمبر گویند زیرا که
پیغمبر صلعم گفت شعبان شهری ج مولد حسین بن علی رضی الله عنهما درین روز بود. مولد حسن بن علی رضی الله عنهما
درین روز بود یه لیلة البرات خوانند که درین شب آجال و ارزاق عباد را تجدید کنند و در بعضی روایات
چنین آمده هذا انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم این شب است و ابو هریره
روایت کند از پیغمبر صلعم که باری تعالی نیمه شعبان جمله خلق را بیامرزد الا مشرک را و عایشه رضی الله عنها روایت میکند
از رسول صلعم که ان الله یغفر فی لیلة النصف من شعبان اکثر من عدد شعر غنم کلب و از بهر آن غنم کلب
مخصوص کرد که هیچ کلب در آن زمان گوسفند از ایشان بیشتر از گوسفند دیگر قبایل نبود لو درین روز صرف قبله
بود از بیت المقدس به بیت الحرام رمضان از بهر آن او را رمضان گفتند هر دو وقت زمین رمضا بود
پیغمبر صلعم فرمود الرجب شهر الله شعبان شهری و رمضان شهر امتی یعنی که درین ماه باری جل و علا گناه

رمضان

ان

الیان بیامرزد وروی ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلعم انه قال ان الله تعالی عند فطر کل لیله من رمضان
سبعین الف الف عتیق من النار فاذا کان آخر لیل من شهر رمضان اعتق الله تعالی بعدد عتیق اعتقه
فی ذلک الیوم وفیه لیله القدر التی فیها یفرق کل امر حکیم ح ابوذر غفاری روایت کند از رسول صلعم که
درین شب زبور بر داود نازل شد ز درین روز ماموں سنبر در پوشید یا درین روز فتح مکه بود کا شب اول
قدرست برای شافعی کا شب دوم شب قدرست هم برای شافعی ی درین روز ابومسلم خراسانی اظهار دعوت
بنی عباس کرد بخراسان کز شب اول شب قدرست برای ابوحنیفه چون از اول سوره قدر حرف حرف بشماری هست و هفتم
می باشد وآن لیله القدرست و غزوه بدر درین روز بود و نزول ملائکه از برای نصرت مسلمانان شوال شهر مبارکه
وانما سمی شوالا لان فی ذلک کان یشولن النامه اذنابها عند اللقاح ا روز اول او روز عید فطرست وباری تعالی
درین روز بندگان را بیامرزد واین روز را روز رحمت گویند زیراکه باری جل وعلا جبرئیل را برگزید از برای وحی به پیغامبران
ودرین روز نحل الهام کرد که ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر تا بصنعت عسل مشغول شوند که درین روز ماهی
یونس ع را فرو برد که تا آخر ماه ایام نحسات است باری جل وعلی درین ایام قوم عاد را بریح صرصر هلاک کرد
ذی القعده سمی ذی القعده لان القوم کانوا یقعدون فیه عند القتال زیراکه اول ماههای حرام است این روز اول
حمله موسی است و وعدنا موسی ثلثین لیله واتممناها بعشر د درین روز اصحاب کهف در غار شدند
وضرب الله علی اذانهم سیصد سال ونه سال در کهف خفته بودند د درین روز ابراهیم واسمعیل علیهما السلام بنا کعبه
ابتدا کردند ز درین روز بحر منفلق شد از برای بنی اسرائیل بمعجز موسی ع یه درین روز یونس از بطن حوت
بیرون آمد یا درین روز باری تعالی درخت یقطین را گرد بر گرد یونس ع برویانید زیراکه در شکم ماهی لحم او
نجته شده بود وذباب بروی می نشست واو متالم می شد ومگس بر درخت کدو نشیند ی از برای

آن این ماه را ذوالحج گفتند که اندرو اعمال حج است این اول ایام معلومات است و احب الایام الی الله تعالی
این روز را یوم الترویه گویند زیرا که در جاهلیت و اسلام سقایه حاج را در مسجد الحرام بدین روز پر کنندی
تا حجاج جمله از آن سیراب شوند روز عرفه است زیرا که حجاج جمله بعرفات حاضر شوند بعرف بعضهم بعضاً
روز عید است درین روز ابراهیم اسمعیل را علیهما السلام قربان خواست کردن باری جل وعلی کبش الفدا
لفدای اسمعیل این ایام را ایام تشریق خوانند زیرا که گوشت قربانها درین ایام بآفتاب قدید کنند
عید غدیر خم خوانند درین روز پیغمبر صلعم با امیر المومنین علی رضی الله عنه مواخات کرد درین روز
مغفرت داود ع فرود آمد اگر خواهی که اوایل شهور را معلوم کنی از ماههای
گذشته یا آینده طریق آن باشد که سالهای گذشته را از هجرت پیغمبر صلعم جمع کنی تا آن سال که اول روز ماهی
از آن میخواهی آنکه درین جدول طلب کنی این روز عدد ببرد در سر اول آن ماه بود اگر هیچ نماند آن روز که در بیت آخر است

ورنه هست میدار تا آنکه کمتر از هفت بماند آخر آن ماه که اول او میخواهی بشمار آن روز که عدد مرور اول آن ماه باشد

وهذه الدایره



وازجعفر صادق رضی الله عنه روایت کنند که او گفت اول شهر رمضان پوشیده شود باید که پنجم از رمضان
سال گذشته بنگرد که کدام روز بود رمضان سال آینده آن روز باشد وگویند که این حساب را تا پنجاه سال
اعتبار کردند موافق آمده و قال غیره اگر اول رمضان خواهی روز چهارم از رجب بنگر اول رمضان باشد
ماههای رومیان مختلف است بعدد زیرا که ماههای ایشان موضوع است بر سیر آفتاب

بم

وسیر آفتاب مختلف است از برای اینمعنی بعضی از ماههای ایشان بیست و هشت روز است و بعضی سی و یک تا مجموع
سیصد و شصت و پنج روز شد و در آخر سال افزودند تا عدد سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز شد و هذا ترتیبه
تشرین الاول لا تشرین الثانی ل کانون الاول لا کانون الثانی لا شباط آذار لا نیسان ل ایار
لا حزیران ل تموز لا آب لا ایلول ل و هذه ذکره الشاعر فی هذا البیتین شعر فتشرینکم الثانی و ایلول
و نیسان ثلثون ثلثون کوار حزیران شباط خمس بانتقاص ذلک النقص یومان و ما فیها ثلثون و یوم احد
کان تشرین الاول سی و یکروز است درین روز هبوب باد صبا باشد درین روز زیارت دیر الثعالب
بود زیارت الکهف اصحاب باشد عید کنیسه المقامه بود و آن کنیسه بیت المقدس است انصاری گویند که
آتش از آسمان فرود آید و شمع را در آن کنیسه برافروزد عید المبارک است زیارت مشهد خلیل علیه السلام
ابراهیم اسمعیل را بیرون آورد از برای قربان باری جل و علی از برای او کبش از بهشت فرستاد آبها بزمین
فرو شود و اضطراب بحر باشد و در دریا سفر نتوان کردن و باز از را در مغارات باشند ام سرما باوید آید
و نخل را صرام باشد و بادهای سخت جهد و اگر درین روز درخت قطع کنند چوب او را آفت نرسد در نخل
نقصان پدید آید بر نیل مصر زراعت کنند هوا سرد شود و حکما منع کنند از خوردن قارو مردم از خانها
روند از سرما سر یحیی بن ذکریا در قبر نهادند مرغان بکر مسیر روند و مور در باطن زمین رود از برای
دفع سرما تشرین الثانی ثلثون یوما روز اول هبوب باد جنوب باشد اول اوقات بارانها
حشرات در زیر زمین پنهان شوند دریا در اضطراب آید و سفر نتوان کردن در بحر از بسیاری موج و
ابرها بسیار آید و بارض شام زیتون لقط کنند بحر در غلیان آید اول مدود بود بحر فارس در
اضطراب آید و اگر درین روز درختی قطع کنند سوس و ارضه در چوب آن نیفتد ابتدا از صوم میلاد است نزد

نصاری وآن چهل روز است ل هر حیوانی که استخوان ندارد هلاک شود از سرما لب آب خوردن پس از خواب
خطرناک بود مصر نفط زیتون کنند لج موج بحر سخت شود له نون الدول این ماه سی ویک روز باشد ا
در اول روز سوق توماس بود بدمشق ودرین روز قصب الباب غرس کنند یا قیام بازار اردن بود ید اول
اربعینات است یه اطبا منع کنند از لحم البقر وترنج وآب سرد بعد از نوم واز حجامت واستعمال نوره واین روز
را میلاد کبیر گویند یعنی انقلاب شتوی است در موقت نور در زیادت باشد بسبب نزدیک آمدن آفتاب وگویند که
انس را نشو ونما پدید آید در حین انقصان وذبول غایت طول لیل وقصر نهار باشد کو زیارت قبر دانیال
پیغمبر بود کج اوراق اشجار بیفتد وغایت زیادت نیل بود وامطار بسیار کل میلاد مسیح است علیه السلام
زیارت قبر یعقوب وداود علیهما السلام بود لا نهی کرده اند از شرب آب پس از نوم گویند که جن در آب قی کنند
هر که از آن بخورد به نشود واین از برای تحذیر عوام گفته تا مردم محترز باشند از برای برودت هوا ورطوبت
کانون الثانی احدی وثلثون یوما در روز اول امید باران باشد ودرین روز یعنی ملت نصرانی درین روز
ظاهر شده بود بارض شام در شب این روز آتشها برافروزند بانطاکیه همچنین زیرا که دار الملک نصرانیان
است ب وقت قطع کرم واشجار بود د عید ذبح است گویند که درین روز ساعتی هست که آبهای شور همه عذب
شود اب صوم نینوی باشد ودرین روز گیاه از زمین سر بر زند ومرغان تزاویج کنند له زرع قطن کنند وبطیخ و
بارض روم درخت نشانند وبمصر کرم را کسح کنند وهیجان در فحول این پدید آید نماید و
یوما ا جمرهٔ اول بیفتد اختلاف ریاح باشد درخت مراوت از عروق شاخ کنند صوم نصاری باشد
جمره دویم بیفتد اختلاف ریاح باشد وامطار بارض مصر وبارض شام کمات پدید آید هوام
از سوراخها بیرون آیند وبراغیث پدید آید تقول صیف الکارند چون بطیخ وقثا وغیر آن مرغان

کسح بالفتح رفتن خانه

آواز کنند

اواز کنند و خطاف بیاید و خوشه‌ها للولادت بیفتد و معز را همچنین و درخت گل بشکفد و نرجس و سوسن
و یاسمین لکل آب زهره و کرم ورق بیرون آید و گیاه بسیار بود در صحرا کا جمره سوم بیفتد کد گرما بادید آید در زیر زمین و باد لواقح
جهد لو اول ایام العجوز باشد و آن هفت روز باشد سه روز در شباط افتد و چهار در آذار و هر یک روزی را از ایام العجوز
نامی است ا صن ب صنبر ج وبر د آمر ه موتمر و معلل ز مطلع الجمر و شاعر جمع کرده است و ابن اذرن این
ابیات کفته شعر کسع الشتاء بسبعة غبر ایام شهلتنا من الشهر فاذا انقضت ایام شهلتنا بالصن و
الصنبر والوبر وبآمر واخيه مؤتمر ومعلل ومطلع الجمر فبها ك ولّى البرد مسلياً واتتك واعدة من الحر
و این روزها هوا خالی نباشد از سرما و کدورت و باد و گویند درین ایام باری تعالی قوم عاد را هلاک کرد از ایشان
عجوزی باز ماند هر سال درین وقت بر قوم خود نوحه کردی و گویند که این سرما از امور طبیعی است سرما در آخر روزی چند
سخت شود چنانکه گرما در آخر تابستان مثل چراغی که او را روغن نماند وقتی که فرو خواهد نشست یکدو بار ضوء او
قوت گیرد آنگاه فرو نشیند و معنی جمرات آنست که عرب در قدیم الزمان از شدت زمستان سه خانه ساختندی
از سوی دیگر افروختن آتش گرم کردندی و خانه سوم در میانه دوم [illegible] و دوم در میانه اول و اشتر را در خانه اول کردندی
و گوسفند را در دوم و مردم در خانه سوم بودندی چون هفتم شباط شدی اشتر را بصحرا کردندی یک جمره بیفتادی
و بیست و یکم هر سه بیفتادی والله اعلم آذار احدی و ثلثون یوما در روز اول جراد و دبیب از زیر زمین بیرون
آیند د جستن بادهای سخت باشند یا حجامت و فصد فرمایند اطبا یج زغن و خطاف برسد حیات
چشم باز کنند زیرا که این غایت در زیر زمین چشم‌شان تاریک شده باشد اعتدال لیل و نهار و آن اول ربیع
عجم است و خریف چین و گویند مردی که عقیم بود اگر در شب این روز نظر در سها کند با زن جمع کرده
زن باردار شود و گویند آب دریا درین وقت غلیظ شود زیرا که آفتاب لطیف آن را بخار کند و درین وقت باد فتح

د آخر ایام العجوز باشد

جهد و گندم خوشه بکشد و نیق و باقلا برسد و لوز و مشمش از کمام بدر آید و اشجار را اوراق پدید آید و وقت
غرس کرم باشد و در نیل مصر خوف تمساح باشد علیان بحر باشد و عید نزد نصاری و آن بشارت مریم
بحمل عیسی علیهما السلام نیسان ثلثون یوما در روز اول نصاری امید باران دارند روز سعانین بود
فطر نصاری باشد بادهای شرقی بسیار جهد و مرغان بچه از بیضه بیرون آرند بار از فلسطین بود هبوب
باد جنوب باشد زیارت دایره الوت باشد [illegible] فرات زیادت شود هیجان خون باشد در تن و میوه ها
منعقد گردد تفاح و مشمش و لوز و غیر آن ایار احدی و ثلثون یوما روز اول زیارت ارمیا بود زیارت دیر التجلی
بود عید الصلیب بود زیارت قبر شعیا علیه السلام باشد اول بوارح باشد عید الورد ذکریا بود زیارت شمعون بود
صاحب العجائب حصاد زروع بود و رکوب بحر و غسب سیاه شود و زیادت در نیل مصر پدید آید و باد دبور
جهد عید الورد بود و سنابل را فرک کنند راهب القیامه گویند صوم السلیحین گویند حزیران ثلثون
یوما روز اول زیارت حزقیل بود جمعه الذهب نوروز خلفا باشد ببغداد و آب نقصان نیل مصر باشد
و آبها زمین فرو شود غایت طول نهار باشد و قصر لیل داس غیر زروع بنهند فواکه برسد و گرما سخت شود
مولد یحیی بن ذکریا و ابتدای جستن بادهای سموم باشد پنجاه روز و جیحون زیادت شود آخر ایام بوارح باشد اصحاب
تجارب بمصر اعتبار کنند ان اکثر فیه الندی قالوا یمتد النیل وان لم یکثر قالوا لا یمتد تموز احدی و ثلثون
یوما شعری طلوع کند اصحاب فلاحت حجر دانند هر وقت طلوع شعری است یک هفته پیش از آن لوحی بستانند
و بر آن لوح انچه در آن سال خواهند کشتن بکارند و آن شب که شعری طلوع خواهد کرد آن لوح را بالای مطلحی بلند
بنهند چنانکه مکشوف بود چون روز شود هر چه از آن نبات سبز بود آن باشد که در آن سال ریع آن نیک باشد
و هر چه زرد شده باشد آن باشد که در آن سال ریع آن نیکو نباشد هلاک جراد بود قیام کوی و شعری باشد

بوارح
بادهای گرم

ح ایام اول باحور باشد و آن هفت روز است استدلال کنند بهر روزی از این ایام بر ماهی از ماههای خریف و شتا
از تغییر و تغیرات یعنی حال هر ماهی از آن ماهها بحسب حال روزی بود از این ایام و گویند نسبت این ایام با سال همچون
نسبت ایام بحران است با مرض کط کی ماسخت شود و بشام طاعون مرتفع شود و درد چشم پدید آید
و بطیخ زمستانی و جزر در دره بکارند کد نهی الاطباء عن الجماع لشدة الحر کز تشرین لون شود و قصب
نیشکر قطع کنند و آبها بغور فرو رود و فواکه جمله برسد ل عید کنیسه مریم بود ع آب احدی و تلون هوا
روز اول صوم وفات مریم است پانزده روز ج ذکران مسیح ع د اول عید التجلی ه اختلاف بادها
بود و قیام نوق عمان باشد ب بارض عراق هوا خوش شود ی عید بشارت مریم ع یه عید التجلی
ح هبوب نوارح باشد و ادراک رمان و ترنج زرد شود ل آخر ایام بادسموم باشد گرما فاتر شود
کا درد چشم پدید آید ا ذکران السیع بومار یحیی بن زکریا ب هوا خوش شود و آب سرد
باشد و زکام و هیجان بلغم پدید آید و رطب و عنب بسیار شود و بارض شام من و سلوی ساقط شود تلون
تلون هوا ا روز اول قیام نوق صبح باشد د ذکران یوشع بن نون علیه السلام و در شهرهای گرمسیر
ابتدا آتش افروختن بود ه ذکران زکریا پیغمبر ع بود ا اول فصد و شرب دوا بود غایت انتهای
زیادت نیل مصر و عید کنیسه قمامه بیت المقدس ید عید الصلیب بود ی فطام کودکان را وقت باشد
اعتدال لیل و نهار باشد و آنرا اعتدال خریفی گویند و اول خریف باشد نزد عجم و اول ربیع بود نزد اهل چین
و گویند نظر در ابر کردن که در آن روز بود نفس را صافی کند و بدن را از کدورت و مرض پاک کند رطوبات اشجار
از نشو نما باصول نقل کند کد هبوب ریاح باشد و کلاغان پدید آیند این امور نیست که در همه سالها
مکرر شود فصل یا ششم در ماههای السریانی بعدد متساوی باشند زیرا که سال سیصد و شصت روز است

دخن
بالضم با ورسی بادانه ایست
کوچکتر از کاورسی و ارزن

فطام
بالکسر باز داشتن کودک از شیر

[illegible]

هر ماهی سی روز بود و پنج روز را مسترقه خوانند و آنرا در آخر سال نهند مجموع سیصد و شصت و پنج روز بود و ماه مغ

در سی معینها نباشد چنانکه بپنجی عربست بلکه از اول ماه تا آخر هر روزی را نامی بود خاص تا آن روز بدان ممتاز بود و آن

اینست ا هرمز ب بهمن ج اردیبهشت د شهریور ه اسفندارمذ و خرداد ز امرداد ح دی باذر ط آذر ی آبان یا خور

یب ماه یج تیر ید گوش یه دی بمهر یو مهر یز سروش یح رشن یط فروردین ک بهرام کا رام کب باد کج دی بدین کد دین

که ارد کو اشتاد کز آسمان کح زامیاد کط مارسفند ل انیران و فرس از آن هر روز را از ماه نامی جداگانه

نهاده‌اند و این سال را در هر روزی از روزهای ماه کوبا و ملبوسی و مشمومی بودی مخالف روز دیگر و این سال را در ماه عیدها

بودی از برای امور دینیه و دنیوی [illegible] رسومی بودی پادشاهان گذشته نهاده بودند از برای ذکر باقی و محمدت و

احسان در حق رعیت و ادا ذوی رسومی که سبب آن سبب خیر بودی در حق فقرا و قضای حاجت اصحاب حاجات و ان

مراسمها خلق از سلف فرا گرفته بودند بعضی از آن ملوک وضع کرده بودند و بعضی ارباب دیانات اکنون در هر ماهی که در آن

ماه بود یادکرده شود ان شاء الله تعالی اول سال است روز اول روز نوروز بود گویند که درین روز باری جل و علا

دوران افلاک ابتدا کرد و روی از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما ان فی هذا الیوم اهدی الی رسول الله صلعم جام فضة

فیه حلوا فقال ما هذا قالوا حلاوة النوروز قال و ما هو قالوا عید العظیم الفرس فقال صلعم هو الیوم الذی احیا الله الذی

خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم امر السماء فمطرت علیهم [illegible] از برای

درین روز آب بر یکدیگر ریزند و نام این روز فرا است نام باری جل و علا و کسی گویند از سعادات درین روز

کند و گویند هر که بامداد این روز پیش از آن که سخن گوید قدری شکر بخورد و روغن زیت استعمال کند آفات آن سال

ازو مندفع شود یز روز سروش است درین روز زمزمه [illegible] مجوس گویند که سروش نام [illegible]

هر شب سه بار طلوع کند بار اول جن را قمع کند و سحره را [illegible] بار دوم هوا خوش شود و آب عذب و

بلبهم

اُرمزد و اَرمزد و هرمزد و هرمزد
[illegible]

ابران
[illegible]

الساع
[illegible]

فروردجان

یلتهب شهوت النکاح بار سوم طلوع صبح کند و گیاه و اوراق بقرایر و بیمار الصحت یابد و مکروس تنفس کند
و ملایکه شاد شوند و جن حزین یط فروردین روز این روز را عید فروردجان گویند زیرا که نام او موافق نام ماه است
و همچنین در همه ماهها آن روز که نامش موافق نام ماه بود عید باشد و ملوک فرس این ماه جمله عید ساختند از این تقسیم کردند
اول ملک نشستی از برای عام الناس و احسان در حق ایشان و دوم نشستی از برای اشراف و نام دهاقین و
ارباب مروت و در ثالث از برای عظما و وزرا و امرا و در چهارم از برای خویشان و اهل بیت ملک و در پنجم از
برای اولاد و خاصه ملک هر روز آنچه مستحق بودند از انعام با و مجتمع شدندی اردی بهشت روز اول مبارک است
ن اردی بهشت عید اردی بهشتگان باشد زیرا که نام او موافق نام ماه است و گویند اردی بهشت نام ملک نار و نور است
باری جل و علا او را با نار و نور موکل کرده است و شغل او زایل کردانیدن امراض و علل باشد بادویه و اغذیه کو اشتاد روز است
و آن اول گهنبار است هر یک پنج روز زردشت نهاده است در این ایام زیارت اموات روند و از بهر ایشان صدقات
دهند خرداد ماه روز سیم خرداد روز است این عید خردادگان گویند زیرا که نام او موافق نام ماه است و گویند خرداد
اسم ملکی است موکل به تربیت و نمامت اشجار و ازالت نجاست از آبها اول گهنبار چهارم است اشتاد روز است
گویند که باری تعالی در این روز نبات و اشجار بیافرید ل روز انیران است و آن عید آبریزگان گویند در این روز مردم آب
بر هم ریزند تیر ماه ششم روز خرداد است این عید را جشن نیلوفر گویند یج روز تیر است این عید را
تیرگان گویند از برای موافقت روز و ماه این روز را مبارک شمرند زیرا که چون افراسیاب بر بلاد ایران مستولی شد
و منوچهر بطبرستان متحصن گشت در این روز میان ایشان صلح رفت و بلاد ایران بمنوچهر داد یو روز مهر است و
مهر اسم آفتاب است و آن اول گهنبار سیم است و گویند که باری جل و علا بهایم را در این روز بیافرید امرداد ماه
روز هفتم مرداد روز است و آن را عید مردادگان گویند از برای موافقت نام روز و نام ماه چنانکه گفته شهریور ماه

روز چهارم شهریور روز است او را عید شهریورگان گویند از برای اتفاق اسمین و آن اول گهنبار پنجم است یو مهر
روز آخر گهنبار پنجم است ل بهرام روز او را مهرجان کوچک خوانند مهرماه شانزدهم مهر روز او را عیدی
عظیم بود او را مهرجان گویند زیرا که نام او موافق ماه است و مهر نام آفتاب است و اکاسره درین روز تاج
زرین که بر آن صورت آفتاب بود بر سر اولاد نهادندی و گویند که درین روز فریدون ظاهر شد بعد ازانکه کاوه آهنگر
ضحاک را غلبه کرده بود و گویند که درین روز هر که انار تناول کند و ماء الورد شم کند آفات بسیار ازوی مندفع میشود
و گویند که درین روز باری تعالی زمین را گسترانید و اجساد را مقر ارواح کرد کا رام روز است گویند که درین روز
افریدون در خواست که ضحاک را هلاک کنند نفرمود تا او را در جبل دماوند محبوس کردند و بعضی گویند که ملایکه کاوه را
یاری کردند بر قتال ضحاک آبان ماه روز دهم را آبان گویند و عید است از بهر موافقت نام ماه و روز و او را آبانگان
خوانند گویند که درین روز عمارت زمین و حفر انهار کردند و خبر در اقالیم زمین متصل شد کو روز استاد است
و پنج روز تا آخر ماه فروردجان گویند درین روز طعامها ساختندی و بر بامها درین نهادندی بر بامهای بلند و
گویند که ارواح مردگان درین ایام از مواضع ثواب و عقاب بیرون آیند و قوت این طعامها نشف کنند و در جایها
بخور کردندی تا مردگان از بوی آن راحت یابند آذر ماه روز اول روز هرمز درین روز کوسج بودی
و درین روز سرما سخت شود و اینجا شخصی کوسج درین روز ثوم و طعامهای گرم بخوردی و خود را بادویهای گرم طلا
کردی و برهنه بر نشستی مروحه در دست داشتی و خود را باد میزدی و از گرما شکایت میکردی و مردم برو
میخندیدندی و آب بروی میریختندی و برف و یخ باو می انداختندی بر بزرگان بگردیدی و از هر کسی چیزی ستدی
و اگر کسی او را چیزی ندادی باوی مرکبی بودی و در اینجا طین سرخ آغشته جامه او را بآن گل سرخ ملطخ کردی
و این در نسل آن کوسج بماند سالهای بسیار تا آنکه سلطان بر آن ضریبه نهاد انکه حاصل آن بخزینه سلطان

گاهنبار و گاهنبار و گهنبار و گهنبار
در جهت ... فارسی ... باشد
... را ... گویند

... باید ... از ... با ...
... حیز ها ...

و قائم مکر در را کردند و گویند که درین روز در عهد جم لولوی از دریا بیرون آوردند و پیش از آن کسی را خبر نبود و
گویند که درین روز باری تعالی حکم کرد بسعادت و شقاوت و گویند هر که درین روز پیش از آنکه سخن گوید سفرجل
تناول کند و ترنج بوید همه سال مسعود بود ط آذر روز است عید باشد از بهر موافقت نام روز و نام ماه آذر
جشن خوانند درین روز آتش برافروزند و آذر اسم فرشته است که موکل است بر آتش و درین روز آتش خانها را
زیارت کردندی و قربانها انجا فرستادندی و زردشت ایشانرا چنین گفته بود و درین روز در امور عالم و مصالح آن
مشورت کردندی دی ماه این ماه را خرم نیز گفتندی روز اول را خرم روز گویند و خرم اسم الله تعالی است درین
روز ملک از تخت فرود آمدی و جامه سفید در پوشیدی و بر فرش سفید بنشستی و حجاب برداشتی و بامور
رعیت مشغول شدی و هر که خواستی از رفیع و وضیع پیش ملک رفتی و با وی سخن گفتی و دهاقین و مزارعین نت
با ملک بر خوان بنشستندی و با ایشان مشورت کردی در مصالح امور و گفتی من همچون یکی ام از شما
عمارت دنیا از شماست و عمارت را لابد است از عدل و عدل را از سیاست با خوف دو برادر توام موافق و شما
یا روز خور است اول کهنبار اول بود گویند باری جل و علا آسمانها را درین روز آفرید یه روز دی بمهر است
درین روز تمثال سازند از طین یا از عجین و بر مداخل ابواب بنهند و آنرا خدمت کنند همچون ملک آنگاه
بسوزند یه روز گوش است آنرا عید سیر خوانند درین روز سیر تناول کنند و گوشت را با گیاها بپزند و بخورند
و گویند که آن امان بود از مس جن و بدان دوا سازند مرضهای را که منسوب باشد به جن و گویند که درین روز قدوم
فریدون بود و گویند هر که بامداد این روز پیش از آنکه سخن گوید تفاح تناول کند و نرجس بوید همه آن سال
بخیر و راحت گذراند و نرجس بوسن در شب این روز گویند امان بود از قحط و فقر یو مهر روز است آنرا و تدخین
عید کاکیل گویند درین روز فرس از بلاد ترک خلاص یافتند و ساقوا البقرة التی کشت معهم و افریدون درین روز

برکا نشست **بهمن ماه** روز دویم بهمن روز است عید باشد از برای اتفاق نام روز و ماه آنرا عید بهمنجنه
گویند و بهمن اسم فرشته است که موکل باشد بر بهایم عمارت و اهل فارس درین روز طبخی بپزند که در آن همه انواع
حبوب باشد بگوشت و بهمن اسپید را بپزند و با لبن شدید البیاض بیاشامند و گویند که از برای حفظ نافع بود
و این روز را خاصیتی عجیب است در لقطه کردن حشایش از جبال از برای ادویه و روغنها گرفتن و بخورها و مانند آن و
هر چه درین روز بسازند نافع باشد و گویند که حجاب الورد بریک بیش چنین کردی و آنرا انزی طاهر **ه** روز
اسفندارمذ است آنرا اصد بو خوانند از مانر ضحاک بیوراسب است **ی** روز آبان است آنرا صده خوانند و آن
از ما نزار دستیر بابکست گویند که آنرا از برای آن صده گفتند که از سال حاضر صد روز مانده بود و گویند که درین
روز زمستان از دوزخ بیرون آمد و گویند که درین روز صد تمام شد از پدر اول و او کیومرث است و در شب این روز
آتشها برافروزند و طعامها خورند و ملوک درین شب آتشبازی کنند و وحوش و طیور را بگیرند و با قبهای نفط در پای
ایشان ببندند و آتش در آن زنند و رها کنند تا طیور در هوا پرند و وحوش در صحرا دوند و شب و شعلهای آتش از
ایشان مشتعل **ل** روز انیران است آنرا باصفهان عید آبریزگان خوانند و سبب این آن بود که در عهد فیروز
جد کسری نوشیروان قحط پدید آمد فیروز دران سال خراج بگذاشت و از اموال آتش خانها قرض کرد و بر رعیت
قسمت کرد و نگذاشت که کسی از جوع هلاک شود آنگه در آتشخانه رفت و نماز کرد و آتش را سه بار در بر
گرفت و آتشی که شیف داشت ازان هیچ نسوخت آنگه دست برداشت و گفت الهی اگر این قحط از نوعی
عمل منست مرا معلوم کن تا خود را از ملک معزول کنم و اگر سببی دیگر است ظاهر کن تا آن سبب را زایل
کنم و بر اهل دنیا رحمت کن و ایشان را باران فرست چون از آتشخانه بیرون آمد ابری پیدا شد و بارانی
که مثل آن ندیده بودند معلوم شد که دعای فیروز مستجاب شد و آب در سرادق و اخام روانه شد و مردم

عید

باقچهای

لباسی

اعانت

از غایت شادی آب بر همدیگر میریختند و این در میان فرس عادت شد از آن روز باز و در اصفهان و ری و بلاد و
جبال هنوز باقیست **اسفندارمذ ماه** روز پنجم او عید است از بهر موافقت نام روز و نام ماه و معنی او عقل و حلم است
و اسفندارمذ نام فرشته ایست موکل است بر زمین و زنان پارسا و شوهر دوست و این رسم باصفهان و جبال و طبرستان
و جیلان باقی است عید مردگیران خوانند یعنی که زنان درین روز مردان اختیار کنند و درین روز از وقت طلوع فجر تا طلوع
آفتاب رقاع نویسند از بهر عوام سه رقعه بر سه دیوار دوست نهند و آن چنانست که صدر خانها بعزیمه ها کنند و این روز مشهور است
بکتب رقاع **۱۹** روز خور است اول گهنبار روایم باشد گویند باری جل وعلا درین روز آبها را بیافرید **[illegible]** فروردین
روز است آبانروز آبها خوانند درین روز مار الوزد و طیبها در آب ریزند **القول فی سنة و شهور** سال که
عرب و عجم دوازده ماه باشد لیکن ماههای عرب بتجدید هلال باشد و آن ماهی سی روز و ماهی بیست و نه از بهر آن همه سال عرب
سیصد و پنجاه و چهار روز باشد و سال روم و فارس بمسیر آفتاب بود و آفتاب در سیصد و شصت و پنج روز و ربعی بتمام بود و در هر سال
نه روز تفاوت کند از بهر این باری جل وعلا فرمود و لبثوا فی کهفهم ثلث مائة سنین یعنی بحساب الروم و ازدادوا تسعا یعنی
بحساب العرب زیرا که سالهای عرب قمری است و سالهای روم شمسی و آفتاب چون بنقطه حمل رسد زمان را ابتدا اعتدال ربیعی
خوانند و روز و شب متساوی باشند تا آنکه باول سرطان رسد پس چون بنقطه سرطان رسد ابتدا انقلاب صیفی خوانند روز
در غایت طول باشد و شب در غایت قصر و چون بنقطه میزان رسد ابتدا اعتدال خریفی گویند بار دیگر روز و شب متساوی
باشند و چون بنقطه جدی رسد ابتدا انقلاب شتوی خوانند شب در غایت طول بود و روز در غایت قصر و بدین اعتبار
سال را بچهار قسم کنند هر قسمی را از آن فصل گویند **[illegible]** اما آن ربع که میان اعتدال ربیعی
و انقلاب صیفی است آن را ربیع خوانند زیرا که آفتاب مادام که مسافت این قوس بود زمان را ربیع گویند
و آن ربع که آفتاب مادام که مسافت این بود زمان صیف باشد و آن ربع که میان اعتدال خریفی و انقلاب شتوی

اسفندارمذ و اسفندارمذ [illegible]

است از آن خریف خوانند زیرا که آفتاب مادام در مسامت این قوس باشد زمان خریف بود و آن ربع
در میان انقلاب شتوی و اعتدال خریفی است از آن شتا گویند زیرا که آفتاب مادام در مسامت این قوس باشد
زمان شتا بود و از جمله لطفهای باری تعالی یکی آنست که هر فصلی را از کیفیت یکی موافق این فصل از پیش ازان باشد
و یکی موافق این فصل پس ازان باشد و دیگر تا ورود فصول بر ابدان بتدریج بود و اگر یکدفعه از تابستان بر زمستان
نقل کردی ابدان در آن ابدان فساد بسیار پدید آمدی و اعتبار کن این حال را بیک روز که بعضی از و گرم باشد
و بعضی سرد چگونه ابدان از آن متغیر شود فسبحانه ما اعظم شانه واکثر امتنانه اما الربیع ربیع آن زمان
بود که آفتاب بحمل نقل کند روز و شب متساوی باشد و اعتدال در زمان پدید آید و هوا خوش شود و نسیم شمال
جهد و برفها بگدازد و آبها روانه شود و انهار زیاده و چشمهای آب پدید آید و گیاهها بروید و رطوبات از
اسفل درختان باعالی رسد و ازهار و انوار پدید آید درختها اوراق بر آرد و شکوفهها ظاهر شود روی زمین سبز شود
از نبات و از اعتدال هوا حیوانات متکون شوند و دبیب پدید آید و بهایم نتایج کنند و ضروع الیان پر شود
و مرغان تزاویج کنند و حیوانات در زمین منتشر شوند و عیش اهل زمان خوش شود و فرح در مردم پدید آید
و روی زمین آراسته گردد و دنیا همچون زنی جوان شود آراسته بانواع حلی و حلل و جمال زینت شوق عاشق باشد تا آنکه
آفتاب باخر جوزا رسد اما الصیف صیف آن وقت باشد که آفتاب باول برج سرطان نزول کند انتهای وقت
غایت طول نهار باشد و قصر لیل و هیئت در زمان تغیر کند و گیاه سخت شود و نبات و ثمار حیوان قوت گیرند و ثمار
برسد و حبوب خشک باشد و هوا و بهایم فربه شوند و دنیا روشن گردد و از قرب آفتاب ابدان بهایم قوی شود و حیوانات
بر روی زمین منبسط شوند از بسیاری خیر و عیش اهل زمان خوش و باد سموم جهد و انهار و عیون خشک شود
و کشتها خشک گردد و وقت حصاد زرعها بود و لبان حیوانات بسیار شود و قوت مردم و حبوب مرغان

وعلف

و علف بهایم فراخ گردد و آرایش دنیا تمام شود چنانکه گویی عروسیست صاحب جمال کثیرة العشاق و حال زمین
شوق باشد تا آنکه آفتاب به آخر سنبله رسد آنکه آخر تابستان بود و اول خزان اما الخریف خریف آن وقت باشد
که آفتاب به اول میزان رسد آنکه روز و شب متساوی باشد بار دیگر و شب در زیادت گیرد چنانکه ربیع زمان نشو اشجار
و نبات است و ظهور اوراق خریف زمان ذبول نبات است و اشجار و سقوط اوراق این وقت آب سرد شود
و باد شمال جهد و آبها کم شود و انهار خشک گردد و انواع نبات فاسد شود و ثمار منقطع شود و مردم حبوب و ثمار جمع کنند
و ذخیره نهند و روی زمین گرد نبات خالی ماند و هوام و حشرات در زیر زمین پنهان شوند و وحوش و طیور بلاد
گرمسیر روند و مور قوت زمستان جمع کنند و در اماکن دنیا جای سازند و جامهای سطبر و پوستینها در پوشند
از برای دفع سرما و تغیر هوا پدید آید و دنیا همچون کهل شود که ایام جوانیش از و مفارقت کرده باشد و حال زمین
شوق بود تا آنکه آفتاب به آخر قوس رسد آنکه خزان بگذرد و زمستان روی نماید اما الشتاء زمستان آن وقت بود
که آفتاب به اول جدی نزول کند آنکه غایت طول لیل و قصر نهار باشد و روز در زیادت گیرد و سرما سخت شود
و هوا خشن گردد و درختها از اوراق برهنه گردد و گیاهها جمله فانی شوند و حیوانات در زیر زمین پنهان شوند و وحوش
در کهوف جبال قرار سازند از سرما و ابرها بسیار شود و عالم مظلم شود از بعد آفتاب و غیوم متواتر بود
برف و باران بسیار شود و بهایم لاغر شوند و سرما مردم را از تردد و تصرف منع کند و عیش بیشتر حیوانات
تلخ شود و آبها یخ شود چنانکه گویی آتش مرده و حیوانها که اکثر اعظم بود چون ذباب و بعوض و غیر آن تلف شوند و
طاب عیش ارباب الثروة و الرفاهیة زیرا که هیچ شغل نبود الا اکل و شرب و این زمان اکل و شرب خوش باشد
و زمان استراحت چنانکه تابستان زمان تعب بود و در امثال گویند من لم یغل دماغه فی حر الصیف لم تغل
قدره فی برد الشتاء و دنیا چون عجوزی شود که عمر او به آخر رسیده باشد و حال زمین شوق بود تا آنکه آفتاب به آخر حوت

هر که در تابستان مغز سرش نجوشد
در زمستان دیگش در آتش نجوشد

رسد پس از آن زمستان برود و بهار باز دید آید و همچنین زمین نو شود تا همچنان که از ابتدا بوده حتی یبلغ الکتاب

اجله ذلک تقدیر العزیز العلیم **فصل فی بعض العجایب الحادثة تلو السنین** بعضی از علما گویند هر بار از جمله

و علما در هر هزار سال پیغمبر بخلق فرستد با معجزات برای اظهار دین حق و کلمه توحید و غرض او آن است که

بر اول هر هزار سالی ملک مراد آن است که در هر هزار سالی باشد که میان دو پیغمبر بیشتر یا کمتر از هزار سال بود

در هزار اول ابو البشر آدم الصفی صلوات الله علیه و در هزار دوم ابو نوح نجی المرسلین صلوات الله علیه و

در هزار سوم ابراهیم خلیل الرحمن صلوات الله علیه و در هزار چهارم موسی کلیم الله صلوات الله علیه و در هزار پنجم

سلیمان بن داود صلوات الله علیهما و در هزار ششم عیسی روح الله صلوات الله علیه و در هزار هفتم رسول الله

صلعم ثم انتهت الالاف الدنیا و ختمت به النبوت و روی سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما

ان الدنیا جمعه من جمع الآخرت سبعة الالاف سنة و قد مضی ستة الاف و مائة و لیأتین علیها مئون سنین

مائة الاف و لیالبس من

و علی راس کل مائة من یبعث نبیا لیظهر صاحب علم یرفع اعلام العلم فعلی راس مائة الاولی عمر بن عبد العزیز

و علی راس مائة الثانیة محمد بن ادریس الشافعی و علی راس مائة الثالثة ابو العباس احمد بن سریج و علی راس

مائة الرابعة ابو بکر بن الطیب الباقلانی و علی راس مائة الخامسة ابو حامد محمد بن محمد الغزالی و علی راس مائة السادسة

ابو عبد الله بن عمر الرازی رحمة الله علیهم اجمعین و عن انس بن مالک رضی الله عنه مرفوعا من عمر الله اربعین

الی النبی صلعم انه قال

سنة کف الله تعالی عنه انواعا من البلاء منها الجذام و البرص و جنون الشیطان و من عمره الله خمسین سنة

خفف الله حسابه یوم القیامة و من عمره الله ستین سنة رزقه الله الانابة الیه بما یحب الله تعالی و من عمره الله سبعین سنة

احبه اهل السماء و اهل الارض و من عمره الله ثمانین سنة محی الله سیئاته و کتب حسناته و من عمره الله تسعین سنة

غفر الله ذنوبه و کان اسیر الله فی الارض و تشفع فی اهل بیته و حکما گویند هر تکرار اعوام حوادث عجیب در عالم

بادوار

باد دید آید هر حیوانات غریب الشکل متولد شود و اشکال عجیب باد دید آید در فلک از آن حوادث در عالم
ظاهر شود چنانکه در هوا ازمسیر بر مسیر گردد و در زمین دریا خشک شود و خشک دریا معادن و نبات غریب باد دید آید
چنانکه در اول کتاب گفته شد و کل ذلک تقدیر العزیز العلیم و لنختم هذه المقاله بحکایت لایقه بهذا الاحوال
چنین گویند هر در بنی اسرائیل جوانی بود صالح خضر علیه السلام نزد او آمد پادشاه آن وقت از آن حال
خبر داشت آن جوان را طلبید و گفت ویحک اتیک الخضر قال نعم والا قتلک جوان اقرار نمود ملک باز گشت
متفکر در این حال تا آنکه خضر نزد او آمد حکایت ملک با خضر بگفت خضر گفت راست گفت و مرا نزد او بردند چون یک
ملک رفتند ملک گفت خضر تویی گفت آری گفت مرا خبر کن از عجب‌ترین چیزی که دیدی خضر گفت عجایب بسیار دیده‌ام
اما آنچه این زمان در خاطر است بگویم در اختیار یکبار بشهری رسیدم عظیم در آن خلق بسیار و عمارات رفیع
یکی را گفتم از اهل آن شهر که این مدینه را کی بنیاد کرده او گفت پدران ما هم ندانستند آنکه پس از پانصد سال آنجا
بگذشتم از آن شهر هیچ اثر نمانده بود و مردی را دیدم آنجا گیاه می‌درود گفتم این شهر کی خراب شد گفت همیشه اینچنین
بود گفتم در این مکان شهری بود گفت ما ندیدیم و از پدران نشنیدیم بعد از پانصد سال دیگر هم از آنجا بگذشتم بحر شده بود
و صیادان آنجا ماهی می‌گرفتند گفتم این زمین کی دریا گشته گفتند همیشه دریا بود گفتم پیش از این خشک بود گفتند ما
ندیدیم و از پدران نشنیدیم آنکه پس از پانصد سال دیگر آنجا بگذشتم دیدم که خشک شده بود و مردی آنجا گیاه می‌درود
گفتم این دریا کی خشک شده گفت همیشه چنین بود گفتم پیش از این دریا بود گفت ما ندیدیم و از پدران نشنیدیم آنکه
پس از پانصد سال دیگر آنجا بگذشتم شهری بنا کرده بودند بسیار عمارت نیکوتر از آن که اول دیده بودم یکی از اهل
آن شهر گفتم که این مدینه کی بنیاد کرده گفت این شهر قدیم است ندانم که کی بنیاد کرده و از پدران هم نشنیدیم
ملک گفت می‌خواهم که ملک بگذارم و مصاحبت با تو کنم خضر گفت مصاحبت با من نتوانی کرد اما

متابعت این جوان کن که او ترا دلالت کند بر خیر و رشاد و بر لفظ خیر و رشاد مقاله اول را ختم کردم انشاء الله
تعالی ان یختمها بالخیر والرشاد وان یعفوا عما طغی به القلم من غیر الصواب
وهی ما دون الافلاک من العناصر والمولدات وفیه خمسة نظر
وانقلاب بعضها الی البعض وهو ان العنصر هو الاصل فی الموضوعات والمراد منه الاجسام التی دون
فلک القمر و آن اجسام را امهات گویند وانچه از آن حاصل آید چون معادن و نبات و حیوان آنرا مولدات گویند
و امهات چهار است آتش و هوا و آب و زمین اما آتش طبع آن حار یابس است و مکان طبیعی او آنست که زیر فلک
قمر باشد و بالای کره هوا و هوا حار رطب است و مکان او بالای کره آب بود و زیر کره آتش و آب بارد رطب است
و مکان او بالای کره زمین است و زیر کره هوا و زمین بارد یابس است و مکان او وسط باشد و این امهات را
ارکان گویند هر یک را دو کیفیت باشد موافق آن که بالای اوست از برای اینمعنی هر یک را مکانی باشد طبیعی الا که
در آن مکان قرار نگیرد و باری جل و علا بکمال حکمت خود ترتیب عناصر بر وجهی بدیع و صفتی عجیب ساخته است
آنچه اخف است بفلک اقرب است و انچه اثقل است از فلک ابعد است چنانکه آتش از همه عناصر خفیف تر است
ملاصق فلک قمر است و زمین که ثقیل تر است در غایت بعد است از فلک و هوا از آتش ثقیل تر است
و از آب خفیف تر لاجرم محل او زیر کره آتش و بالای کره آب است و آب از هوا ثقیل است و از ارض خفیف
لاجرم محل او بالای زمین و زیر کره هوا است فصل فی انقلاب العناصر هر جسم صورتی را رها کند و صورتی دیگر در
پوشد چنانکه آب هوا شود و آن صورت که رها کرده باشد فاسد خوانند و انرا که حاصل کرده باشد کائن اما هوا
آب شود چنانکه دیده میشود قطرات بر سطح و اطراف اناء صغر وقتی که درون اناء از منجمد نهی ان قطرات
بر اطراف او ظاهر شود و معلوم است که آن ترشیح نباشد بلکه از هوا باشد که محیط بود بدان اما از عنا

عکس

بجیری

برودت آب شود و آب هوا شود چنانکه دیده میشود از حرارت شمس یا آتش بخار از آب بر خیزد و هوا شود و هوا
آتش شود چنانکه مشاهده میکنند از سموم در مواضعی که حرارت بسیار بود چنانکه دیده میشود از کوره آهنگران چون سخت بتابند
هوا را آن آتش شود چنانکه چیزی اگر پیش او برد بسوزد و آب ارض شود چنانکه بعضی از آبهای معین از سنگ میشود و
ارض آب شود چنانکه اصحاب کیمیا کنند سنگ را بستانند و بعضی ادویه با او جمع میکنند آب میشود و از جمله عجایب
یکی آنست که آب شور یا آب تلخ را تبخیر کنی بخار آن در چیزی جمع کنی شیرین شود فسبحانه ما اعظم شانه
آتش جرمی بسیط است از طبع او آنست که متحرک باشد از وسط تا آنکه زیر فلک قمر قرار گیرد و آن
آتش با هیچ لون نباشد و دیدن او را نتوان آتش صرف با هیچ لون نباشد زیرا که هر چه او چیزی کوره را از قوت تمام نفخ
کنند چون چیزی نزدیک او برند بسوزد آنجا هیچ لون نباشد و آتش که در فوق عناصر است از قوت صرف است آتش لطیف
و دیده او را در نیابد و از عجایب صنع باری تعالی آنست که معرکه اثیر زیر فلک قمر باشد تا قوت حرارت او دخنه غلیظ را
که از زمین صعود کند بسوزد و بخارات غلیظ را لطیف گرداند تا پیوسته هوا صافی و شفاف باشد و او را بلکه حقیقه
آفریدست محیط از جمله جوانب تا هر چه بدو رسد در حال صرف گردد چنانکه ذکر نامی الحکمة و آتش صرف را
لونی نیافریده است که اگر او را لونی بودی مانع الابصار شدی از رویت عجایب عالم افلاک الا که
از آنکه زمهریر محجوب کردی تا دیگر که اثیر را منع ارد و اگر نه چنین بودی حیوان و نبات و معادن از دیگر که اثیر
تلف شدی فسبحانه ما اعظم شانه ثم ای شیء عجب من خروج هذا الجرم النورانی من الحدید والحجر با وجود
آنکه هر دو کثیف اند و اگر نه چنان بودی در همه روز مشاهده میرفتی بر سبیل حکایت اگر کسی نقل کردی
موجب تعجب شدی که چگونه جرمی نورانی از سنگ و آهن بیرون آید و عجب تر آنست که از درخت سبز
که غالب بر وی تری باشد و آتش منافی آب چگونه آتش از آب بیرون آید الذی جعل لکم من الشجر الاخضر

ناراً فاذا انتم منه توقدون. انکه نظر کنی در غلبه و سلطان او و هر یک شرر از وی عالمی را فانی کرداند بهنگام غلبه چنانکه
کویی هرگز نبود و نیز فانی شود و صخره صمّا را رماد کرداند و آهن و پولاد را بکدازد و مصالح خلق بدان متعلق باشد
تا بدانی که فواید آثار رعد و برق و صر توان کرد نحن جعلناها تذکرة و متاعا للمقوین فسبح باسم ربک العظیم فسبحانه
ما اعظم شانه و اوضح برهانه و از آتشهای عجیب آتش حرمین است و آن ببلاد عبس بود چنین شب بودی آن آتش
افروخته شدی چنانکه مسافری از روشنی آن شهرهای را اجرا میکردندی مسیرة ثلثة و بودی که از آن آتش عنقی
بیرون آمدی و آنچه نزدیک آن بودی بسوختی و چون بنشستی دخان نمودی تا آنکه خدا تعالی خالد بن سنان العبسی را
بفرستاد و بیش از او از بنی اسمعیل هیچ پیغمبری نبود جایی بکند و آن آتش را در انجا پنهان کرد و محکم فرو دران
نگاه میکردند تا آنکه او را غایب کرداند **فصل در شهب و انقضاض الکواکب** کویند که دخان چون بهوا بر رود
لاحق شود تا آنکه بطبقه ناری رسد اگر ماده او لطیف متقطع شود و دران دخان دهنیت باشد آتش دروی کیرد مشتعل
شود و شعله رجوع کند بوی شعله آن دخان و آنچه حوالی آن باشد بسوزد چنانکه اگر چراغ برافروزی بالای آن
دیگر پس آن چراغ زیرین بنشانی چون دخان او بچراغ بالایی رسد از شعله او آتش باز پس کرده چراغ
زیرین را برافروزد و این تجربه رفته است. اما اگر ماده او لطیف متقطع باشد چون بطبقه ناری رسد مشتعل شود
و لکن تمام بسوزد و او را بهوا دیدن اما اگر ماده دخان لطیف باشد چون آتش در وی گیرد فنا یابد بر هیئت شکل آن
دخان باشد که چون کوکبی نماید و او را ذوابه باشد یا بر شکل اژدهای یا بر شکل حیوانی و او را سر بود یا شاخ
او همچون عمودها مخروط بینند که قاعده او کره نار و مخروط نکوره زمهریری و باشد که چون انقضاض کنند او را بر شکل
کره بینند که میکردد بر سطح فلک اینست حاصل قول ایشان درین معنی و اتباع نص القرآن اولی انا زینا السماء
الدنیا بزینة الکواکب و حفظا من کل شیطان مارد **الفن الثالث فی آثار الهواء** جرم بسیط حار رطب مکانه شفاف

و از آتشهای عجیب آتش بنی اسرائیل است
از بهر امتحان و امتحان بود که بنی اسرائیل قربان بر کناره بنهادندی
بود که سقف بشکافت و آتش در آن خانه بیرون آمدی
و بر آن خانه رفتی و دعا کردندی و مردم بر آن
خانه بودندی آتش از آسمان بیامدی سفید
و آن قربان را بخوردی و آن آتش قبول قربان بود
قالوا ان الله عهد الینا
الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله
النار

انقضاض

الجسم

الطبیعی تحت کرهٔ النار و فوق کرهٔ الماء حکما گویند که سمک ما بین السماء والارض سه قسم است اول آنکه
متصل است و دیگر سطح آب و بعضی از زمین و سیوم در میان است هم سه قسم است اول متصل بکرهٔ اثیر و در غایت
حرارت بود و دوم کرهٔ زمهریر در غایت برودت بود و سیوم که متصل با آب و زمین معتدل باشد و در بعضی مواضع
آن را نسیم گویند و در بعضی مواضع گرم بود و در بعضی سرد اما قسم اول از افلاک متصلست از بهر آنکه حرکت فلک و
سرعت آن گرم باشد تا غایتی که نار صرف بود از کرهٔ اثیر بعضه فروتر بود او را حرارت کمتر بود و حرکت نیز همچنین تا
آنکه حرارت زایل گردد و برودت غالب و آن را کرهٔ زمهریر خوانند و آن قسم دوم باشد اما قسم سیوم بواسطهٔ مطارح
شعاعات آفتاب و انعکاس آن در هوا معتدل باشد و اگر نه انعکاس شعاع بودی هوای که آن مماس سطح آب
و زمین است سردتر بودی از کرهٔ زمهریر چنانکه در مواضعی که زیر قطب شمالی الخالیه ماه آفتاب نباشد سرما بغایت
سرد شود و آبها بفسرد و هوا تاریک گردد و حیوان و نبات آنجا موجود نباشد و هوا [illegible] بسیار است و بعضی [illegible] از
نور و ظلمت و بخارات و دخانات و بادهای مختلف و زوابع و هاله و قوس قزح و رعود و بروق و صواعق و امطار
و ضباب و طل و صقیع و ثلوج و برود که بعضی از آن یاد کرده شود ان شاء الله و گویند سمک کرهٔ نسیم بیشتر از ستة
عشر الف ذراع است در هوا و اکثر آن انچه مطابق روی زمین باشد لان علی جبل دماوند اکثر من هذا و حرارت
هوا آنجا نگذارد که سحاب منعقد گردد زیرا که مانع انعقاد غیوم حرارت هواست از تاثیر کواکب و انعکاس آن از سطح
زمین و اما سطح کرهٔ نسیم با جانب زمین تا آنجا که ممکن بود که حیوان متنفس برسد از بهر آنکه طالبان معادن که بعمق
زمین فرو روند چون محتاج نسیم باشند نفخ کنند در انبوبها بمنافذ تا آن را استنشاق کنند و چراغ بماند و چون نسیم منقطع
شود از ایشان چراغ منطفی گردد و آدمی مختنق شود زیرا که بی اعانت نسیم نبات و حیوان متنفس نزید
واعلم گویند که چون آفتاب در آب و در زمین تاثیر کند از آب و زمین اجزا متحلل شود و اجزاء آب را بخار گویند

طل
بالفتح و تشدید لام باران ریزه و ضعیف و تری و شبنم طلال بالکسر و فتح [illegible] جمع

شعاع

واجزای ارضی یا دخان و چون بخار و دخان مرتفع شود هوا از آن گرم شود تا آنجا که باری تعالی حکم کرده باشد و از بالای
کره زمهریر بگذارد در صعود کند و از پس جبال و امثال آن مانع افتد در آن جهت بود و از ماده بخار و دخان متصل باشد
بعضی از آن در بعضی متداخل گردد و کثیف گردد آن را سحاب گویند و سحاب هر چند که مرتفع شود بعضی از آن در بعضی منکسر
شود تا آنکه ماده دخانی ریح شود و ماده بخاری آب پس از آن ملتئم شود و قطرات گردد و چون ثقیل شود رجوع کنند با اسفل
باران بود پس اگر بخار رقیق صعود کند و هوا سرد باشد سرما مانع صعود افتد منعقد شود سحابی رقیق باشد و اگر مفرط بود
بخار منجمد در غیم برف شود زیرا که اجزای مائی منجمد گردد و با اجزای هوائی مختلط باشد فرود آید باهستگی خلاف باران
و تگرگ که آن بقوت آید و اگر هوا سرد نباشد بخار و دخان چون صعود کنند و طبقه زمهریر مانع افتد از صعود بخار و دخان
چون صعود کنند متراکم شوند همچون جبال قطعه که در وقت بهار و خزان بسیار در طبقه زمهریر میان ریک اجزای آن از آن ضم کنند
آب شود چون آب شد ثقیل شد قصد اسفل کند باران شود اگر سرما از باران اکثر باران بزرگ قطره شود اگر پس از آن
منفصل شود در هوا سرما باید تگرگ شود و اگر از آن نبود از بخار لطیفه باز دهی اگر بسیار باشد ضباب شود و اگر اندک
بود پس سرما نیست متکاثف شود اگر منجمد نشود طل باشد و اگر منجمد شود صقیع گردد و اگر کسی خواهد که این حالات اول را محقق
شود تصعید میاه و تبخیر آن را امتحان کند چنانکه صناع ماء الورد و غیره کنند یا حال گرمابها که چگونه بخار به سقف
حمام از سرما منعقد گردد قطرات شود و باز پس آید سقف گرمابه همچون طبقه زمهریر و حیطان گرمابه همچون
کوهها و از لطف باری جل و علا است که در هر سال باران بفرستد باره سحاب را برد و بجایی که مساکن
حیوان بود تا سبب احیای بلاد و عباد شود و صحراها بلاد و قریه آنجا مسکن حیوان شود باران نبارد و اهل تجربه
گویند هر بقعه در میان ... و میان بحر بیشتر از سیر چهل روز باشد آنجا باران نیاید و تمام لطف الله است
باران قدری بارد که نافع بود زاید و نه نقصان زیرا که اگر ناقص بود نبات از آن نروید و اگر زاید باشد

منسوف

ضباب
بمعنی ابرهای تنگ و تری که مانند شبنم افتد ضبابه واحد

صقیع
شبنم که شبها هر ماه بر زمین افتد مانند برف

بیار

نبات ازان فاسد شود والله هذا است لقوله عز و جل والذی نزل من السماء ماء بقدر فانشرنا به بلدة میتا
اگر چه باران بفرستد بر سبیل رشش باشد چنانکه روی زمین نبات رازند و اگر بر سبیل صب بودی یعنی زمین را ازان آسیب
رسیدی و زرع تباه گشتی **القول فی الریاح** حکما گویند که حدوث باد از تموج هواست بحرکت او بسوی جهات
مختلف چنانکه حرکت آب و تموج آن بتدافع بعضی دیگر را و هوا و آب در حرکت واقف اند الا آنکه آب غلیظ است
حرکت او ثقیل بود و هوا لطیف حرکت آن خفیف بود اما کیفیت حدوث باد آن باشد که از تاثیر آفتاب دخانها
از روی زمین برخیزد چون بطبقه بارد رسد حرارت آن شکسته شود تا کره باز صعود کند و کره باز متحرک است از حرکت
فلک حرکت دوری او را صدمه زند و باز اسفل رد کند از حرکت آن هوا متموج کند باد پدید آید چنانکه حجری در آب
اندازی آب ازان در حرکت آید و اما آن گرد که او را زوبعه گویند و بر خود بپیچد همچون مناره بشکل حدوث آن سبب آن
باشد که بادی رجوع کند از طبقه بارد و آن باد در راستی بی صادق بود ابر را صدمه زند و بگرداند پس از سختی حرکت سحاب
در باد دوران پدید آید بر زمین رسد هم بران هیات و باشد که مسلک باد بعد دور بود پس بران هیات نماید چون موی
جعد و گویند جعودت آن موی باشد که از اعوجاج مسلک بود و باشد که دو باد التقا کنند که بهبوب آن دو باد مختلف بود
هر یک ازان دیگری را منع کند ازان زوبعه پدید آید و آن بادی بود مستدیر که بر خود بپیچد همچون مناره و دیگران سفینه و
نیز وسط زوبعه و دفعتها و دورها و گویند که قطعه از خیم در میان زوبعه افتاد در هوا انرا میگردانید چنان مینمود که خیمه
در هوا می پیچد اما اصول بادها چهار است شمال و جهت آن از مطلع بنات النعش است تا مغرب آفتاب و صبا و جهت آن
از مطلع بنات النعش است تا مشرق آفتاب و دبور و جهت آن از مطلع سهیل است تا مغرب آفتاب و جنوب و جهت آن
از مشرق آفتاب تا مطلع سهیل و شمال میان بنات النعش و مغرب باشد و جنوب میان سهیل و مشرق
و این صورت جهات باد است **اما شمال** بارد یابس است زیرا که از جانبی می آید که آفتاب بر آن نتابد



نشود و آنجا برفها و آبها فسرده بسیار باشد
و سرما سخت باشد چون باد بر روی یخ بگذرد و برودت
ازان اکتساب کند و در آنجانب بحار زیادت بیشتر
صحراهاست و جبال از صحراها و کوهها برودت
قبول کند ازین سبب بارد یابس است و هبوب
شمال سخت بقوت بود زیرا که مسالک آن صعب است
از میان کوهها بیرون می آید همچون آبی که از ثقبهٔ ضیق بیرون آید بخلاف جنوب که ممر او وسعتی دارد مثل آبی که
از انبوبهٔ سر فراخ بیرون آید و شمال ابدان را صلابت کند و حواس را صافی و دماغ را قوی و لون را خوب گرداند و در حواس صحت
پدید آرد و گویند که باد شمال و جنوب چون در موضعی هبوب بسیار کند اکثر نتاج موضع شمال ذکور باشند و اکثر نتاج موضع جنوب
اناث و عرب باد شمال را مذموم شمارند ازان سبب که غیم را ببرد و سرما آرد و بیشتر هبوب زمستان بود
حار رطب است زیرا که مهب او از جانب خط استوا است و آنجا حرارت مفرط باشد ازان سبب که آفتاب سامت خط استوا
شود در هر سال دو بار و از آنجا دور نشود چنانکه از جانب شمال دور میشود ازین سبب حرارت آنجا زیادت باشد و در آن
جانب بحار بسیار است تا رطوبت ازان اکتساب کند و اطبا گویند که باد جنوب ابدان حیوانات را سست و ضعیف کند
کسل و گرانی آرد و حواس را کدر کند و هوا را تیره و از عجایب یکی آنست که چون جنوب بر آب گرم جهد آب
را سرد کند و اگر شمال بر آب گرم جهد همچنان آب را بگذارد و سبب آن گفته اند که چون آب گرم شود و شمال
بروی جهد حرارت در اندرون آن بماند چنانکه در زمستان دیده میشود که حرارت در اندرون زمین محتبس بود
و برودت بر ظاهر زمین و اما جنوب حرارت را از اندرون آب بیرون آرد چنانکه در تابستان دیده میشود که حرارت

از اندرون

روی زمین در وسط جبل ابری تر بود و آفتاب در میان آسمان نگاه در آن سحاب کردم که میان من و روی زمین
بود دایره تمام دیدم بلون قوس قزح شروع کردم که از کوه زیر آیم چنانکه فرو می آمدم دایره کوچک می شد چون بمکان
سحاب رسیدم هیچ از آن دایره نماند **الفصل الرابع فی کرة الماء** جرمی بسیط طبایع او بکون بارد رطب است و مشفّ
و مکان طبیعی او آنست که زیر کره هوا بود و بالای کره زمین و حکما گویند که شکل آب کری است زیرا که راکب البحر
چون نزد کوهی رسد اول سر کوه بیند انگه سفح آن و اگر نه آنست که سطح آب محدب است بایستی که قلهٔ آن جبل و
سفح او را بهم دیدی زیرا که سفح نزدیکتر است از قله الا آنست که استدارت کرهٔ آب صحیح نیست زیرا که تضاریس
از زمین از آن مرتفع است و آن تضاریس مانع نماید از آن کری بود و حکمت در همین آنست که باری جل و علی خواست
که بعضی از زمین مقر حیوانات بود در آب نتواند زیستن بی هوا و در هوا نتواند زیستن زیرا که غالب بر وی ارض است
و هر مرکبی که بر وی غالب احد اجزاء المرکب باشد محل او آن باشد پس باری تعالی بلطف و عنایت خویش زمین را
ذات تضاریس آفریده است تا آن تضاریس از آب خارج بود و محل حیوانات باشد و مانع شود از آنکه شکل آب
با شکل زمین کری باشد و هر یک از ارکان محیط است بر دیگری و کرهٔ او صحیح است الا آب که عنایت الهی اقتضا چنان کرد که او
محیط نباشد بجمیع کرهٔ زمین از برای حکمتی که یاد کرده شد و آب بر دو قسم است ملح و عذب و در هر یکی فایده است که در آن دیگر
نباشد اما آب ملح ملاحت آن از اجزاء شور باشد از ارض سبخی که آفتاب آنرا سوخته بود و باد آنرا در آبهای دریا فشاند
چون با آب آمیخته شود آب را مالح کند زیرا که اگر آبهای دریا عذب بودی آب عذب چون مدتی بایستد بتاثیر آفتاب و طول
مکث متعفن شدی هوا را بجهت آنرا باطراف زمین رسانیدی هوا را فاسد گردی و از آن طاعون حاصل آمدی بر پشت زمین
هیچ حیوان نماندی حکمت الهی اقتضا چنان کرد که آب دریا شور باشد از برای دفع این فساد و از فواید آب شور است درّ
و عنبر و مرجان و غیر آن چیزهای دیگر که از دریا آرند ذکر آن کرده شود در عجایب بحار اما آب عذب معظم فایده آن

[illegible]

سیما نوع انس که اشرف حیوانات است
و معلوم که حیوان اکثر

شربت که بقای حیات بران موقوفست و جعلنا من الماء کل شیء حی و باری جل و علا دو قوت آفریده است که
چون چیزی در آب کنی که آنرا طعمی باشد آب جمله طعم آن عرض کند و لون آن بستاند و اورا نه لون باشد و نه طعم و از
لطف باریتعالی یکی آنست که چون حاجت با آب بغایت شدید بود و سبب حیات حیوان و نبات بود آنرا بر خلق فراخ کرد و انهار
و بسیار آفرید تا تحصیل او آسان بود و بمعالجه حاجت نباشد و نهرها و عیون بر روی زمین آشکارا آفرید و بساح
تا از بسیاری بروی هیچ خصومت و منازعت نرود و هر چه باری جل و علا آفریده است از ماکولات و مشروبات باصلاح و
معالجه بتوان خورد الا آب که آنرا بهیچ حاجت نیفتد و اگر آب خوش از آن نوع تغییر یافتی کردن مردم از آن مشقتی عظیم یافتندی
باریتعالی آن منفعت از خلق برداشت بواسطه آفتاب که در بحر کند بخار از وی برخیزد و باد را بفرماید تا آن بخار را
بموضعی رساند که خواهد و ممطر شود و آنرا در مغارات ذخیره نهد و از آنجا اندک اندک بیرون می آید و از وی چشمها و نهرها
و قنوات ظاهر شود بقدر حاجت خلق چون وقت آن باشد که ماده آن کم شود سال تمام شده باشد و دیگر باره لطف و
عنایت خود مدد آن بفرستد فسبحانه ما اعظم شانه و اوضح برهانه فصل در صیرورة البحر فی جانب من الارض

صیروره
گردیدن زجانبی بجانبی

از عجایب باری جل و علا یکی آنست که آب بجانبی از زمین میل دارد و جانب دیگر از آب باز رست و اگر نه بمقتضای
حکمت الهی بودی امر طبیعی اقتضا چنان کردی که کره آب بکره ارض محیط بودی و اگر چنین بودی این حکمتهای عجیب و این
ترتیب و نظام نیکو که یاد کرده شد در خلق معادن و نبات و حیوان جمله باطل شدی حکمت الهی چنان اقتضا کرد که
مرکز جرم آفتاب مخالف مرکز زمین باشد بجانبی از زمین نزدیک بود و بجانبی دور و آن جانب که نزدیک آفتاب بود آبها
بدان جهت منصب شود زیرا که آب چون از جهتی گرم شود بدان جهت منصب شود و بخار و چون بجانبی منصب شود دیگر
منحسر شود که در مقابل آن باشد و آنجانب که نزدیکست جانب جنوبست آن جانب هم آب دارد و آنجانب که
دور است جانب شمال است منکشف است بر روی زمین و بعضی بعضی متصلست بنسبت با بحر محیط خلیجها بود.

ودر میان آن

را تاریک کند و قال غیره مطبوخ آن بسرکه نافع بود از برای شقاق که از برد عارض بود و خوردن آن خوابهای
روی آرد و آب آن نافع بود از برای خوانیق عظلم گیاهی است که عصاره آن نیل کلف و بهق را زایل کند و نافع بود
از برای داء الثعلب و جراحات ردی و قروح عفن و شوک را از عضوی بیرون آرد و نافع بود با سایر سعال صبیان را
و عصاره او نیز همچنین گویند که آن اصناف چیزی از آن تخدیر کند و خواب آرد و صنفی از آن زهر قاتلست
و صنفی که آنرا استعمال کنند اخضر الورق است و اصفر الثمره از صنف مخدر اگر بیشتر از دوازده حبه کسی بخورد جنون
آرد و فواق آن دگرگون لون و از صنف قاتل اگر چهار درم استعمال کنند جنون آرد و اگر از اثمار آن قدر دو مثقال با
شراب استعمال کنند خواب آرد و عصاره جمله اصناف آنرا اگر بچشم کشی باصره قوی کند فجل آنرا بپارسی ترب گویند
صاحب الفلاحه گوید اگر خواهی که ترب بزرگ بود چوبی بزمین فرو بر چندانکه بیرون آری و مکان آنرا چون قالبی ساز پر از
کاه و تخم فجل در آن کن و بالای آنرا پر از سماد کن آنکه آنرا آب ده که فجل بمقدار چوب که فرو برده بود قال غیره
اگر تخم فجل در عسل کنی آنگه بکاری فجل آن بغایت خوش طعم بود و اکل فجل جشاء منتن آرد ابوالفرج طبیب گوید
سبب آن [illegible] فضلات ردی را که در معده بود قطع ابخار آن کند همچنانکه کسی
بالوعه را بحس التحریک لابد بود که روایح آن از آن برآید و نتن که از جشاء آن بود تاثیر فضلات بود
نه از ترب بود و از پس ثوم خوردن رایحه ثوم را دفع کند و اگر صاحب النفاس از فجل متناول کند لبن او زیاده شود
و اگر مرد فجل را بخورد قوت باه را زیاده کند لیکن آواز را الف دارد و بر اکل آن مداومت نمودن معده را با تنگ
کند و اگر پاره فجل بر عقرب نهی در حال هلاک شود و اگر عقرب کسی را بزند که فجل خورده باشد هیچ اثر در او نکند و
فجل موی را برویاند در داء الثعلب و داء الحیه لیکن قمل را تولید کند و غشیان آرد و سرد چشم و دندانها را زیان
دارد و اگر با عسل ضماد سازند کبودی را که گرد چشم بود از ضربه و غیره زایل کند و اگر آب فجل در شراب نهند

لبن

بیفزاید آرد عصاره فجل اگر بر عقرب چکانند در حال بمیرد نبود و اگر بر کلف طلا سازند زایل کند و اگر بر سر طلا سازند
خنازیر را زایل کند و اگر سلعه جوار را که در آن باران باشند بفجل و نوشادر مینداید جمله بمیرند و اگر بسر و روی العصاره فجل طلا کنند
موی را برآرد و سخت کند بن موی را تا نیفتد و اگر صاحب یرقان بخورد بهاشد مدار روی زایل کند و اگر بر موضعی مالند که موی
از و رفته باشد موی برآید و اگر در چشم کشند روشن گرداند و دافع بیاض بود که بر سیاهه باشد تخم فجل اگر با سانیدنه خشک کرده
و بدان اکتحال کنند نظر تیز کند و اگر در خانه دفن کنند عقارب از آن بگریزند و اگر کوده روی را بدان طلا کنند کلف را ببرد و تخم
فجل قوت باه را زیاده کند و تشنج را ببرد و کلف را زایل کند و نمش را و الوان دیگر را و گل آن قمل در جامه باد دبدار آرد و از
برای سموم نافع بود و از برای نهش افاعی آنرا البقلة الحمقا گویند زیرا که در کنار رود بود و بیاری آنرا پهن گویند
هر که فرفخ را در فراش نهد و بر آن بخسبد هیچ خواب نبیند و هر قروح که بر تن بود چون فرفخ بر آن نهی نافع بود جدا او قوت
باه را نافع بود جدا و اگر فرفخ با ورق بکوبند و بعسل عجن کنند آنکه سره و عانه و احلیل را بدان طلا کنند نعوظی آرد
نعوظی صحیح شیخ الرئیس گوید اگر ثالیل را بدان حک کنند قلع کند ثالیل را خاصیتی عظیم در وی است و بسیار خوردن
درد چشم و صداع حار و [illegible]
کند دندانرا که از ترشی خوردن بود ببرد و اگر بجبل را [illegible] رسد آنرا العصاره فرفخ طلا کند با صلاح آرد
تخم فرفخ را اگر در سرکه کنند و بکوبند و بسفوف آن علاج عطش کنند و از برای این معنی در سفر با خود برند چون خوف فقد آب بود
فرنجمشک از برای تبهای حار چون شیره آن بگیرند و با جلاب بیاشامند نافع بود و از آن بسیار استعمال کردن قوت باه را قطع کند
نباتی سبز رنگ از سبزها که هست درختی باشد و در موضعی روید که نزدیک آب بود و ورق آن بورق زیتون ماند
و آنرا زهر و ثمره باشد لیکن مستعمل از آن زهر آن باشد و ورق و ثمر آنرا استعمال نکنند شیخ الرئیس گوید اگر بدان
ضماد سازند رنگ روی را صاف کند و اعیا و صداع ببرد و خواب آرد و اگر بیاشامند ماده لبن را زیاده کند

فرنجمشک

۱۱۱ ماده م

خلاص گشت [illegible] و یک باب چون نوع انسان را ممکن نبود تنها
زیستن و محتاج بود در مسکن و ملبس و مطعم [illegible] موقوف بر مقدمات کثیر و هر فرد از افراد انسان نتوانست
بجمله امور قیام نمودن حکمت باری تعالی چنان [illegible] که ایشان را اجتماع بود در مدن و قری و هر قوم بصنعتی از
صنایع قیام نماید تا حاجات همه منقضی شود [illegible] مدینه بر صنایع او مثل اشتمال بدن است بر اعضا و قوا
او همچنانکه اعضا و قوا دیگری را مساعدت کنند تا امر بدن تمام شود همچنین صنایع مدینه معاون یکدیگر باشند تا امور
مدینه تمام شود و چون افعال بعضی ضروری الوجود باشند همچون اکل و شرب و قیام و قعود و مستی و هشیاری و بعضی چون
لهو و لعب و رقص و غنا و شعبده از صناعات نیز بعضی ناگزیر بود چون کتابت و زراعت و امثال آن و بعضی
چنانکه گفته شد و از عجایب آنست که باری تعالی صنعت خسیس با خود اندیشه کرد که صناعات پاکیزه بسیار است اگر
صنعت دیگر اختیار کنم لایق تر بود پس صناعات خسیس اختیار نکردی و کار عالم خلق موقوف ماندی و مقصود مفقود فسبحان
من غفلهم عن هذا الفکر تمشیة لنظام الامور بین عباده الکنون باب چند در صناعات گفته شود والله الموفق للصواب

باب اول در فلاحت فلاحت مهم ترین صناعات است و از برای شرف او باری تعالی آنرا با خود اضافت کرده حیث قال
اما صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا اول صناعات است و اهل آن مقدم بر اهل صنایع و نسبت فلاحت
با صناعات نسبت قوت طبیعت است در بدن [illegible] قوام بدن بدو است و فایده او بجمله اعضا و قوی فایض و فلاحت
بر دو نوعست زراعت و غراس زراعت صاحب الفلاحه گوید چون باران بیاید زمینی نگاه کن بعد از سه گاه
نداوت اگر نکاف دارد باید نباید نیکو باشد در زراعت صالح و چون خار در زمین بروید تاملی کن اگر بیخ او سخت است
دلالت کند بر قوت زمین و اگر سست باشد ضعیف بود ارض قوی لایق گندم باشد و ضعیف موافق شعیر و جاورس را
زمینی باید ریگ آگین و چون یکسال زراعت رفت یکسال دیگر رها باید کرد تا قوت گیرد تخم باید که حبوب آن سال بود

١ غیر ضروری الوجود

هر صنعت را در چشم صاحب آن اراست
تا هر کس بصنعت خود راضی باشد و از
صنعت خسیسه عار ندارد اگر نه چنین بودی
صاحب خسیسه چون حجام و سلاخ و دباغ و کناس
مثلا بصنعت خود راضی نشدندی و عار داشتندی
طلب صنایع نفیسه کردندی پس حجام و دباغ
موقوف ماندی

زیرا که دو ساله ضعیف باشد و سه ساله فاسد جدا و اگر عصاره غار را ... بریزد از موش و مرغ در امان باشد و اگر قثا را بکار

را در آب کرده زرع را بدان ترشح کنند یا تخم در ان آب کرده بکارند هیچ حیوانی موذی گرد آن نگردد و اگر خواهند که زود

بر آید تخم را با نطرون رومی و زبل حمام باید آمیخت و اگر تخم را در ... حنظل کرده بکارند دفع دود از جب در زرع کند فصل فی

الاعمال العجیبه اگر خواهی که قرعی بروید چون خشتی حفره بکن در ارتفاع یک ذراع و پر از سماد کن در آنجا کدو بکار و چون درخت بالا گیرد

جمله کدوها را ببر الا یکی که آن بغایت بزرگ گردد و منها غرائب است صاحب فلاحه گوید اگر خواهی که حال زمینی بدانی حفره

مقدار ذراعی و گل او را در ظرفی از زجاج کن و آب در آنجا ریز با هم برهم زن و بگذار تا گل بنشیند و آب بچش اگر خوش

باشد زمین نیکو بود و الا نه چون حفره سازی از برای غرس زمین عالی دو گز باید ساخت در زمین سهل یک گز زیرا که حرارت

آفتاب تا این غایت بیش نرسد و زیادت ازین متعفن باشد و در غرس درختهای میوه باید که قمر زاید النور باشد قبل از استوا

لیل و نهار تا حوت آید فصل فی بعض الاعمال العجیبه اگر خواهی که انگور را دانه در میان نباشد قضیب او را شکاف و مخ او را

پاک کن و بخیش بهم دیگر ببند و بعضی گویند که در زبل رطب بپیچند و بنشان انگور بی دانه بار آرد و با هر درخت که این عمل

کنند استه و دانه او ضعیف باشد و اگر انگور خواهی که دوای لدغ و لسع حیوانات موذی بود قضیب او را بشکاف مقدار

چهار انگشت و بعد از خروج مخ تریاک اکبر در وی کن و بخیش ببسته بنشان و قدری تریاک با اصل او بریز در غایت

نیکی و هر ورقی ساق او را بتریاک مطلا میدار انگور او دوای لسعها باشد و اگر خواهی که خوشه انگور با الوان باشد

از هر لونی تاک با همدیگر یکساق راست کن بچهار انگشت از غلظ ساق کوتاه تر و در حفره بنشان و قدری سماد عتیق

بر وی بریز چنانکه سرتا کها را بپوشد چون بر آید انگور مختلف اللون آرد و اگر خواهی که کتابتی بر میوه ظاهر شود وقتی که

خام بود بر درخت هر چه خواهی بر وی بمداد بنویس چون شعاع ماه بر وی افتد میوه رنگ گیرد و کتابت بر وی بماند

و چون مداد را محو کنی آن کتابت بلونی مختلف لون میوه ظاهر شود والله اعلم باب ... صناعات

واگر خواهند که قثائی بزرگ شود زمین ده گز

همچنین حفره کنند و چون قثا بزرگ شود طفلی

پر از آب نزدیک آن نهند هر چند که سر

میرسد باز پس نهند تا آنگاه که بغایت رسد

اگر تخم قثا در ظرفی چرب کنند یا در رکوی حیض

ببندند یا در رکوه چرب قثاء آن همه تلخ

باشد و اگر وقت تخم انداختن دانه بر سرگاو

افتد هیچ بروید

صناعات

صناعات است زیراکه غذای انسان یا نباتی بود یا حیوانی وغذای نباتی حاصل نشود الا بمشقت تمام وغذای حیوانی
حاصل شود بادنی تعب وهیچ مالی نیست که هر سال نفس خود دو چندان شود بی مقاسات شدید الا غنم وحبوب در یک سال
اضعاف خود شود لیکن بمشقت وبار نتاج آدم علیه السلام را گفت فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی یعنی تعب بطریق الزراعت
اما غنم از گیاه وآب خورند بی تعب وهر سال مضاعف شوند بازیادت فواید الصوف والالبان فی تدبیر کثرة الضان
اگر خواهی که گوسفند زیاده شود از اصناف مختلف جمع کن ابن عباس رضی الله عنهما گوید زنی پیش رسول علیه السلام آمد وگفت گوسفند
من زیاده نمیشود رسول علیه السلام فرمود الوان آنها قالت اسود فقال جرم الله اعفر بها ای اختلطی بها البیاض اگر سفاد در وقت
هبوب جنوب بود اولاد اناث باشند واگر در وقت شمال ذکور واگر خواهی که اولاد ملونی باشند از الوان باید که آن
در اکثر اوقات پیش چشم مادر بر چیزی افتد بدان صورت باشد وگویند یعقوب علیه السلام در وجود آمد خال را گفت اجازت
ده تا گله بر زمین خود برم ورعایت کنم لابان گفت اجره معین کن یعقوب علیه السلام گفت در میان غنم رو هرچه احمر اسمر است
یا سیاه سفید وهر میشی که با سیاهی آمیخته باشد وهر بزی که قوایم او سفید باشد آن را بیرون کن بعد از آن هرچه
برین الوان حادث شود اجره من باشد لابان رضا داد هرچه بدان لون بود از گله بیرون کرد وباقی بیعقوب علیه السلام
تسلیم کرد یعقوب غنم را آب دادی وقضبان درخت بر زمین فرو برد بعضی پوست آن باز کرده بود وبعضی گذاشته
ابلق رنگ چون غنم آب خوردی بچه در شکم حرکت کردی وچشم ایشان بران قضبها افتادی بچه جمله که آمدی
ابقع واجلح واملح بودی برین سبب یعقوب را غنم بسیار جمع شد وگویند که این سخن در توریت مذکور است واگر
خواهی که مواشی فربه شود بنوبت باید چرانید شوره گیاه که آنرا حمص گویند وباری از شیرین گیاه که آنرا حله
خوانند والله الموفق للصواب باب نوزدهم صید کردن از امهات صناعات زیراکه گفته شد که غذای
انسان یا نباتی بود یا حیوانی وحیوان یا اهلی باشد یا وحشی وحیوان وحشی مشکل حاصل شود وبفکر دقیق در ربیک

۷ بدار زیراکه هرگاه که در وقت حرکت بچه مادر را نظر
۵ اجیر خال خود بود لابان وچون یعقوب علیه السلام

مقدماتی که مرغ از هوا و ماهی از آب و حیوان ذو البطش را از [illegible]ت توان آورد میسر شود للابد بعضی
از ان مقدمات گفته شود **فی صید السباع** چون خواهند که فیل را صید کنند درختی باشد که تکیه بر ان زنند درخت
بشکنند و فیل بیفتد و چون خواهند که شیر را صید کنند د[illegible] قصد باید کرد با دف و نشانه تا شیر بیرون آید
استاد ~~قصد او کنند~~ دست حربه گرفته و شکارگران از پس یکدیگر چون استاد شیر را اگر حربه را بدیشان
بگیرد استاد قوت کند از قفای پس بگذراند و اگر بلطمه زر کند استاد را ان حربه قصد شیر باید کرد چنانکه در زیر شیر
رود و او را بکارد و ببرند و ایشان از پس استاد بر شیر جمع شوند و این صنعت محاسن بغدادی کرده ای و اگر صید
فهد خواهند ظرفی بر چمبر را بگذارد او نهند بیاید و بخورد و بخسبد چون مرده او را چنانکه خواهند صید کنند و اگر دیگر سباع را
بشحم ضبع طلا کرده قصد بلمک کنند اذیت نتوانند رسانید و اگر ماهی را بخربق آلوده و افیون مصری محشی کنند از
نوع سباع هر که بخورد بیخود شود چنانکه صید توان کرد ~~چون آن بخورد و بمیرد و مغز مشمش تلخ بریان و شیاف مامیران علاج~~
~~هر چند~~ چون بخورند و اگر شحم مشمش و مغز بادام و مغز مشمش تلخ با هم کوفته بسبع دهی چون بخورد بمیرد والله اعلم **فی**
صید الطیور اگر سمسم را بکوکرد بخیسانند ابشاستیر را ببر دارد و زیت در حلق ریزند که با خود آیند و اگر با قلقلا را در آب گیرند کنند
دو روز و بعضی چون کلنگ از آن بر چیند نتواند برید اگر بان را در خمر بسرشند و نهند تا کلنگ بخورد و بیفتد و
صیادان در بحر خزر چون خواهند که مرغ آبی را صید کنند قرعی بر سر آب اندازند چند روز تا مرغان بان مستانس شوند
پس شخصی آن قرع را بر سر نهد و دو سوراخ در قرع بجای چشم و در آب سباحت میکند مرغ بر سر آب افتد بال شکسته
تا باین نوع بسیار را صید کنند **فی صید السمک** بذر الکرات را در دو سرکه کنند سه روز در غدیری ریزند که در آن جا ماهی
باشد حمله بر سر آب آیند چون مرده چنانکه خواهد بگیرد و اگر شیشه زجاج صافی پر از روغن کنند و نشان کنند و بشمع و شب
سخت کنند و بر ریسمان در آب فرو هلد ماهی بسیار بران جمع شوند و فرج در ایشان باید آید چنانکه هر بار صید توان کرد

و مغز مشمش تلخ ببرند و بعضی اند
تا مرغان آن را بچشند فی الحال

والی زار اعمال

داین از اعمال عجیب است [illegible] عرب چون خواهند ثعبان از بیت خانه او برانند تو سمار بنوازد
که خانه قفرد هم آید بیرون آید بگیر بدیش [illegible] خواهی که صید حیات کنی جرس بجنبانند مار چون آواز شنود بیرون آید اگر
لور القصب یک نماید نتواند رفتن و اگر [illegible] برود و ابرام [illegible] کوید اگر یک برگ کند تا در سوراخ عقرب اندازد
همه بیرون آیند و اگر قدری ایک و زرنیخ در آن [illegible] آن را با عسل بیاید [illegible] بیامیزد [illegible] بخورد
هلاک شود [illegible] جولاهگی هم از امهات صناعات است زیرا که الف ستر الابدان است از ملبس
بالش یا حیوانی نباتی کتان و قطن [illegible] و حیوانی [illegible] حیوانات واوبار و اشعار اهل تواریخ گویند آدم علیه السلام مباشر
حیاکت کرده است چون به دنیا آمد برهنه بود از صوف جامه بافت وقتی که حوا برهنه و [illegible] این صنعت از بهر
آنست که اصحاب او در همه وقتی اراذل بوده اند بواسطه طمع زیادت در اجرت و خیانت در ریسمان و تبدیل نیک به بد
و نقص طول و عرض و مخالفت قرار و اگر خساست ایشان نبودی از اشرف صناعات بودی [illegible] مرده [illegible] جنت
و مجاهد گوید مریم بطلب عیسی علیه السلام میرفت بجمعی جولاهان بگذشت ایشان راه پرسید طریق کژ نمودند بر
نفرین کرد و گفت اللهم حقرهم فی عین الناس و با آنکه خساست ملازم اوست صنعتی بغایت عجیب است و فکری دقیق در
استخراج اصناف او از تخطیط و تطریب و نظر بر اشکال عجیب و غریب از صور شموس و حیوانات و اشجار و عقدها و
نقوش و کتابات و عجب‌ترین این صنعت عمل [illegible] است که نساج را از آن هیچ خبر نباشد هر بار که [illegible] ببندد از عقد
یا نقشی ظاهر شود فی اعمال العجیبه جامه بر روم بافند آن را بوقلمون گویند وضع نوبهای هر لحظه بلونی نماید زمانی سرخ و زمانی
سرخ و زمانی زرد و زمانی ازرق و آنچنان باشد که لمحه او بقیمتی باشد مرکب از سواد و حمرت و [illegible] از اواخر [illegible] یک از
بدقت چنین ترکیب کنند این الوان را و چون آفتاب مقابل او باشد هر زمانی برنگی نماید و صنعت موج سبز هم عجیب است و
آنچنان باشد که نساج خطوط را برسبیل [illegible] بپیچد بر هیأت موج الکاه اصل ثوب را رنگ کنند چون خطوط از دو رنگ خلاف لون

بر هیات موج نماید و گویند ملک چین جامه داد بافتن دور و مصور بصور حیوانات و اشجار در غایت خوبی و نیکویی

که بتحفه بعضی ملوک فرستد آنرا بر اهل خبرت عرض کرد جمله معترف شدند که در غایت خوبیست و هیچ عیبی ندارد

الا یک صانع که گفت این جامه را عیبی هست که اهل چین با آن اقرار دارند بر آنجا صورت طاوس کرده‌اند که عنقود

موز را بمنقار برداشته است هر که این جامه را بیند گوید اهل چین ندانسته‌اند که طاوس عنقود موز را بر نتواند داشتن

ملک را این سخن پسندیده آمد و نفرستاد والله اعلم باب سیم در بنا بنا هم از امهات صناعات است زیرا که انسان را

لابد است از جایی که آنجا مسکن سازد زیرا که در صحرا متاذی شوند از آفتاب و باران و غیره حکما گویند لذت طعام

ساعتی باشد و لذت نکاح ماهی و لذت بنا همه عمر هر گاه که در عمارت نیکو نظر کنی فرح بخاطر رسد و مردم در مسکن خود

چنان باشند که سلطان در مقر عز خود فی وضع المساکن حکما چنین خواستندی که شهرها و دیهها بنا کنند موضعی فاضل طلب کردندی

و آن منازل عالی بود بر ساحل میاه و اطراف جبال در جهت شمال و ابواب بجانب مشرق که چون آفتاب برآید موضع را روشن

کند و کدورت بخار را از آن دور کند و اساس سرای را بر اساس بدن انسان قیاس کرده‌اند زیرا که اساس سرای همچون بدن انسان است

و غرفه همچون دماغ و بیت چون ظهر و دهلیز چون سینه و در چون دهن و مصراعها چون لبها و دهلیز چون حلق و صحن چون سینه و خزاین چون

اوعیه و بادآهنج چون بینی و خانه زمستان چون دل و مطبخ چون معده و بیت الخلا چون جگر و بالوعه چون مثانه و چاه خس چون

امعا و ستونها چون استخوان و روزنها چون سوراخها و سرابوان چون سر و ... و غشاها چون پرده‌ها و صحنهای سرای چون نفس و چند منفذ

چون حواس و اما حمام از وضع جن است گویند جنی پیش سلیمان علیه السلام آمد و گفت از بهر تو سرایی سازم که در خانه تابستان باشد

و در خانه بهار باشد و در خانه زمستان سلیمان ع از آن تکلف داشت از بهر او حمام ساخت اول سرد و دوم معتدل و سوم گرم فصل

فی الاعمال العجیبه گویند مدینه البیت در جانب مغرب آنجا که بر بربر تک نوراد از نحاس دور او چهل فرسنگ و علو او صد گز و او را در

که بانی این مدینه ذوالقرنین بود و کنوز را در آنجا دفن کرد و میلی در میان آن مدینه هست چو امیر از مثل مقناطیس آهن را ربا...

دور را مردان اصطلاح و اصول ... از اصحاب و منارها ...

برم بر بادی

هرکه بر بالای سوران مدینه رود خسته [illegible] نبود و آنکس را لخود کشد و ابو حامد اندلسی آورده است که سلیمان ع
بنا کرده است بدلیل قوله تعالی واسلنا له عین القطر و بعد از سلیمان جن بر آنجا مستولی شد الکنون اگر کسی بر بالای
سور آنجا رود جنیان او را بربایند مدینه را [illegible] و حدیث او مشهور است و گویند که چون فراعنه مصر هلاک
شدند مملکت با زنان افتاد چون پادشاهی دلوکه [illegible] و بعد او زنی بود ساحره تدوره نام او را گفتند ما را احتیال باید
که محافظت مملکت کنند از بهر ما صنعتی ساز که دافع عدو باشد تدوره خانه ساخت مصور هرکه عدوی ظاهر شدی صورت
براق و دیوارها در حرکت آمدی که اگر چشم این صورت آن صورت برکندی یا پای چهارپایان شکستندی مثل آن بر آن
دشمن واقع شدی بدیوار طلسم قصد آن نمیکرد و این حدیث در خواص مصر آورده است و مشهور است و از بناهای
عجیب مناره اسکندریه بود بر بالای او مینای چینی مرکب از [illegible] که دردم روانه شدی در مینا پدید آمدی در حال موکل مناره
مردم را خبر دادی تا مستعد شدندی از بهر عدو و آن مینا تا زمان عبدالملک مروان باقی بود شخصی از فرنج بیامد و مسلمان شد
بر دست ولید بن عبدالملک و استخراج دفاین کرد در مصر و شام و مکتبی تمام یافت روزی گفت در زیر مناره اسکندریه
کنوز اسکندر مدفون است اگر اجازت باشد بیرون آرم و مناره را باز عمارت کنم ولید رخصت داد چون بکنیمه مناره خراب
کرد فریاد از اهل اسکندریه برآمد حیلت تمام کشتی در مرکبی نشست و بفرنج گریخت و ابوبکر خطیب گوید در تاریخ بغداد از
که چون منصور بغداد را بنا کرد در میان سرای خود قبه ساخت علو او هشتاد ذراع و بر سر آن قبه سواری نیزه در دست از
هر طرف که خارجی ظاهر شدی آن سوار به نیزه اشارت بر آنجانب کردی بعد از روزی چند خبر رسیدی بخروج خارجی در سنه
تسع و عشرین و ثلثمائه بارانی عظیم و بادی سخت بر خرابت آن قبه بغداد و از وقت بنا آن تا سقوط آن مائه و سبعه و ثمانون
سنه بود و گویند تا بد لسی در مدینه الملوک خانه بود دار البیت الملوک گفتندی هرکه از ملوک متوفی شدی تاج او در آن خانه نهادندی
و بر آن تاج نام او و مدت عمر او و ولادت او نوشته بودی و بر آن خانه دری بود مقفل هرکه پادشاه رسیدی قفلی

بران در نهادی و وصیت کردی که بعد از وی این در نگشایند تا آنکه پادشاهی بلد ربق رسیده خواست که آن در را بگشاید
بسی اتفاقها و تمامه بروی جمع شدند و منع کردند او در گمان افتاد که ملک در آنجا مال بسیار است آن در را گشود در آن خانه
بر دیوارها اشکال عرب بود بر اسبان نشسته بعمایم و بر آنجا نوشته که ملک عادی ام که این در بسته باشد باقی بود چون
بگشایند ملک از ما رفت ... در آن سال عرب قصد کردند و آن بلاد را گشودند والله اعلم باب سیم در
آهنگری آهنگری از صناعات عام المنفعت است زیرا که در مجموع ادوات صنایع داخل باشد و ابن عباس رضی الله عنهما گوید
آدم صلوة الله علیه چون بزمین آمد مطرقه و سندان و کلبتان با وی بود و اول تیشه ساخت تا چوب مراد بتراشد بعد
از آن کارد تا چیزی ببرد و اول مردی که شمشیر ساخت ده مرد بودند از بنی قابیل یکی را نام تابل بود و دیگری را توبل
بعد از طوفان برهمن ملک صاحب الحکمة هند شمشیر ساخت فصل فی الاعمال العجیبه از انجمله صنعت زره است که باری تعالی
داود علیه را الهام کرد و گویند داود علیه السلام دو فرشته را دید که با همدیگر میگفتند نعم الرجل هذا یعنی داود ان ذکر کف
لولا اکله من بیت المال داود علیه السلام از باری تعالی درخواست صنعتی کرد که ماکل او از آن باشد حق جل و علا او را صنع درع
بیاموخت کما قال الله تعالی وعلمناه صنعة لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم و گویند قفال شناس قفلی بوزن دانگی ساخت با مفتاح
ده دانه و قفال مروزی بوزن طسوجی اگر خواهی که نرم آهن را فولاد کنی بر آتش عرضه کن تا سرخ شود آنگه پوست رمان و ملح
آهن کوفته برافشان تا فولاد شود و اگر فولاد را نرم آهن خواهی بعد از عرضه آتش در آب ... انداز یا در دوغ ترش ده
بار نرم آهن شود و اگر آهن را بعصاره غنم و بول چهارپای آب دهند جراحت او التیام نپذیرد و اگر خواهی که تیغ زنگ نگیرد
رصاص را با سنگ بروغن ... بسای و بعد از روزی چند بر تیغ طلا کن که هرگز زنگ نگیرد و اگر تیغ را بخون اشتر و آب گندنا آب دهی
صمصام شود و بر هرچه بزنی ببرد و اگر خواهی که کارد بران باشد با آب زاج و نمک آب باید داد و اگر خواهی که آهن زنگ نگیرد
او را هر بار بروغن گل آب ده که زنگ نگیرد والله اعلم باب چهارم در نجاری نجاری از صناعات شریف و از امهات

صناعات

صناعات زیرا که فایده اعلام [illegible] اخبر کاهها سازند و اهل بلاد سقوف و ابواب و غیر آن فصل فی

الاعمال العجیبه از عمل عجیب اول کشتی است چون باری تعالی خواست که قوم نوح ع را هلاک کند وحی فرستاد بنوح ع صنعت کشتی

و بفرمود که بر شکل مرغ سازد چون سینه مرغ و از اعمال عجیب دیگر منجنیق است و ناعوره و طاحون و گویند این آلات را

و عقب آن دنباله مرغ

بس بو

چون وضع کرده اند و عمل عجیب دیگر آن است که خانه مربع که هر ضلع آن ده گز او را باجزای [illegible] کرنا

سقف سازند و انچنان که هر درخت را سری در دیوار نهند و آن سر دیگر بر درخت دیگر و منها عجلة السقایین

و آن وضع اهل خوارزم است که سریری سازند لطیف بر چهار قایمه و بر یکی از او بکره ترکیب و بر جانب دیگر دو عمود

و سقا چهار جره آب بدان سریر نهد و در میان آن عمودها رود و بردارد چندانکه قوایم مرتفع شود و بکره بزمین رسد

انگه او را دفع کند و هر جا که خواهد روانه گرداند که بکره بگردد و تعب سقایان و منها صندوق الساقی و الحیوان‌ها آنست

که صندوقی سازد بطول ده گز و عرض یک گز و بر بالای صندوق قبه و بر آن قبه سواری بر اسب او نیزه و در پهلوی

قبه شمعی و در زیر شمع بیتی موسوم به بیت الشراب و زیر بیت الشراب قدحی که او را قدح عدل گویند و از بیت الشراب انبوبه

بدان قدح انبوبه بود و در وسط قدح عدل سجاده چرخی که بر میلی گردد و بر آن میل کلابی که بچرخی دیگر پیوسته باشد

و آن چرخ به میلی قایم و سوار بر سر آن میل و در زیر چرخ قدح عدل حوضی و در آن حوض انبوبه در الکفه آن انبوبه

مسدود بود در صورتی که خدمت کند در قفای صورت سلسله معلق و در لبه در زیر کفه حوضی از این حوض انبوبه بود

بسیم معلق

بصورت ساقی چون شراب در آن شمع ریزند که بجنب قبه است بخانه بیت الشراب ریزد و از بیت الشراب بالقدح

عدل آید و از قدح بچرخ ریزد چرخ میلی را بگرداند و میل کلاب و کلاب آن چرخ دیگر را و چون چرخ بگردد

میل او سوار را بگرداند شراب در آن حوض ریزد که زیر چرخ است و از آنجا بکفه رود که در صورت است ا

و خدمت کند چون کفه پر شود از آنجا بحوض ریزد و از حوض در انبوبه رود بصورت ساقی و چون صورت از شراب

کرّان

پر شود گردان گردد و بر در زند در را بگشاید و بیرون آید و شراب در قدحی ریزد که در دست او نهاده چون
خالی شود با جوی رود و بوار بر قبه قرار گیرد و دست کند به نیزه یکی از حاضران قدح شراب بوی دهد ومنها
صورت سریری که پادشاه بروی نشیند سلاحداران از زیر برآیند و حوالی آن سریر بایستند و آنچنان بود که
سریر را شش درهمان ... و مجنب و لبس در زیر تخت در وان صورت مردان سلاحدار و بر شادروان مردم قبها
که سهل منفتح شود و هر صورتی با حبلی و بکره آن حبلها را یکطرف در صورت بسته باشند و طرفی دیگر فرو گذاشته در طبقه
زیرین چون ملک بر سریر نشست در حال فراش در طبقه زیرین حبلها را بکشد آن درها گشاده شود و صورتها مسلح
بر بالا آیند و گرد سریر بایستند تا ملک نشسته باشد ایستاده باشند و چون برخیزد فراش حبلها را بگذارد
صور باز جای خود روند ومنها صورت مشتعل الشموع و آنچنان بود که سریری سازند و در زیر آن چرخی بر میلی قائم و بر سر
آن میل صورتی که در دست شمعی گرفته و در زیر صورت حوضی پر از ریگ و در آن حوض انبوبه با چرخ چنانکه ریگ از انبوبه
بر چرخ میریزد و میگرداند چندان چرخ گردد میل را بگرداند و میل صورت را و در دست شمع افروخته گرفته گردد و شمعها را
افروزد که حوالی سریر باشد ومنها صندوق المغنی و آنچنان بود که صندوق سازند بر شکل مخروطی بر سر او تنگ و بن فراخ و در آن
صندوق چهار طنبوره هر یک در مقابل دیگری و در میان صندوق میل قایم بران میل چهار شوک باشد و بر سر آن میل صورتی
نشسته و دو مسطره بر سر میل هر یک آن دیگر را قطع کند بتقاطع صلیبی و بر اطراف آن مسطرها منقلات مدوّر چون صورت
گردد آواز طنبور آید و چون قرار گیرد آوازی صورت فلک ... باشد بر وی ... کند و در قزوین صانعی بود اعمال عجیب کردی
از آنجمله صورتی کرده بود در لبس ... ایستاده هر کسی در زدی صورت در بگشادی چون در آمدی باز به بستی صانعی
دیگر آنرا دید گفت خوش ساخته لیکن بر تو یک چیز فوت شده است گفت آن چه چیز است گفت نجاری زیبق در
جسم او می بایست کرد تا حرکت کردی گفت راست گفتی آنرا باطل کرد باب پنجم در تجارت بازرگانی از صناعات

افزار

شریفست و مصالح خلق و انتظام امور [...]ن موقوف بر تجارتست زیرا که انچه مردم را بدان حاجت افتد از امتعه
وادویه و اقمشه در یک موضع حاضر نباشد و اگر تاجر نیاوردی تعب بسیار بودی باری تعالی از بهر صلاح خلق غفلت بر جمعی
مستولی کرده است تا مشقت این سفر و رکوب دریا اختیار کرده اند از بهر مال متاع شرق بغرب می برند و از غرب بشرق
آرند و نقد عمر دران صرف کرده عاقبت در بحر غرق شوند یا زر حرامی ببرد یا سلطان ظالم بستاند فسبحان من جعل
غفلتهم سببا لمصالح العباد و حکما در قدیم از زبان بعضی اولاد خود را مستعد حکمت ندیدند ایشان را بتجارت منسوب گردانید
تا سبب معاش ایشان باشد و از وصیتها آنست که متاع را بطالب اول باید فروخت که ارباح توقف است و رواج در
همه توقفها بایع باشد و گفته اند هر که جهت تجارت در ربیع بفروشد در خریف یا حبوب بخرد در خریف و بفروشد در ربیع دران
ربح نکند قلما ارتجه الله و گفته اند باید دانست که بهترین زر خشکبات پس الکبریز پس یحیی و بهترین لالی عمون
پس عمانی و بهترین یواقیت عصفری پس بهرمانی و بهترین زبرجد باصر مردی و بهترین فیروزه ازهری پس ابواقی
پس شیرهام و بهترین عقیق کبدی و بهترین الماس بلوری پس آنکه با سرخی زند و هر جوهری که صافی و درو خلش
بود مختار بود فصل فی العبید بهترین بنده ترکی بود پس رومی پس سیاهانی که ایشان را از حبش آرند از زنج و بهترین
ممالیک انکه عاقل و فرمان بردار باشد و بهترین جواری انکه او را شرم و عفت باشد او را بمحض خصاء رغبت نباشد
و بهترین حیوانات از انسی و وحشی انکه جسیم باشد و منقاد و بهترین طیور جبلی و سهلی انکه مالوف دستان پس بود.
و گویند حسن منظر و هنر در باز داشت جمع نشود اگر اتفاق افتد چیزی عجب باشد و بهترین باز ازرق باشد پس اشهب و
بهترین شاهین سیاه بود غرابی پس خنک پس اشقر پس دیزج فی العطر بهترین عود بلنجون است و آن سیاه باشد و
سخت و ثقیل پس هندی صنعتی پس قماری و بهترین عنبر اشهب لیکن احتیاط باید کرد که چه شمع با او بیامیخته باشند.
و بهترین کافور ریاحی و بهترین ریاحی قیصوری اما آنکه هر دو را خام و جص و مصطکی با او بیامیزند و بهترین مشک

فصل فی الذهب والجواهر

ناطوری

والحیوان

پس سفید و بهترین باشه غرابی پس سفید
و بهترین اسبان کمیت بود

تنعمی و بدترین آنکه از هندوستان آرند و از روی دریا تباه شده باشد بهترین جامه آن باشد که ناعم

بود و صفیق و بهترین خز شوشی و بهترین لون ادکن لبس ابیض و بهترین حریر شاپور خوارزم منقش لبس دیباج و بهترین

عبائی آنکه ابریشم او بسیار باشد و ریسمان کم و رفیع و بهترین یلبقی ناعم رفیع و همچنین جمله انواع برد بهترین کتان

ناعم و صفیق و بهترین پوستینها آنکه موی او نرم باشد و بهترین قاقم آنکه از نار او بزرگ باشد و بهترین سنجاب

خوارزمی و بهترین برطاس لبس احمر که از خزر آرند و بهترین قندز آنکه تار او دراز و ستبر باشد فرش قالی

لبس خیروانی لبس ششتری فی تجارات الهند بهترین تیغها هندی بود و بهترین قلمها اهوازی و بهترین مدادها مصری و بهترین

کاغذها سمرقندی لبس بغدادی و بهترین سپر چهار چینی آنکه فرغانی آنکه شاشی و بهترین کمانها دمشقی و بهترین تیرها

خبر جانی خلج و بهترین راس المال تاجر را دیانت باشد زیرا که ناقد بصیر است چندانکه بازرگانان در همه تجارات

جمع کنند قاطع الطریق بیکبار بستانند یا در بحر غرق شود یا ظالم بستانند و این باب را به دو حکایت ختم کنیم گویند تاجری

امانت بغایت رعایت کردی و او را خسارت بغدادی بیکبار کیسه اطلس سرخ پر از زر از وی ضایع شد بازرگان

عجب ماند روزی بر بام سرای خود رفت کیسه زر بر بام افتاده بود از آن تفحص کرد آنکس که آن کیسه برده بود پیش خود نهاده

و رغبتی تصور کرد که گوشت است برداشت و به بام او آورد و حکایت دیگر آنکه بازرگانی در کشتی رفت و در آن کشتی بوزینه

بود بازرگان صره زر بیرون آورد از بهر حاجتی بوزینه در جست و آن صره را بر بود و بر قل بر رفت و سر آن بگشود و

یکیک دینار در آب می انداخت و یکی بیار در سفینه تا تمام شد بازرگان گفت القوم برانید که من مردی جلال بودم

سرکه فروختمی و ماء او در آب بر هر دو نهادمی این مال از آنجا حاصل آمده بود آنچه بهای آب بود رفت و باقی بماند.

والحمد لله علی کل ذلک والله الموفق باب سیم در حساب صناعات حساب صناعتی شریف و بدان حاجت در امور

دینی و دنیا انواع او بسیار است و ما برین نوع که در دواوین مستعمل است اقتصار کنیم زیرا که فایده آن عام است حکما گویند